

# معارف قرآن در المیزان

تفسیر موضوعی المیزان

کتاب یازدهم

## عشق و نفس انسان

تالیف: سید مهدی امین

تجدید نظر ۱۴۰۰

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارك و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاك و بطلان در او راه ندارد... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! » (المیزان ج ۱، ص ۲۶).

## مؤلف تفسیر المیزان

علامه فقید آیت الله سید محمد حسین طباطبائی



(تصویر علامه طباطبائی - رنگ روغن - کار سید مهدی امین ۱۳۷۰)

## فهرست مطالب

7.....	مقدمه مؤلف
<b>10</b>	<b>بخش اول: عشق انسانی و عشق الهی</b>
<b>11.....</b>	<b>فصل اول</b>
<b>11.....</b>	<b>عشق و محبت</b>
11.....	مفهوم محبت و دوست داشتن
12.....	مصادیق دوستی و حبّ
14.....	شدت و ضعف محبت
14.....	محبت، وسیله ارتباط عاشق و معشوق
15.....	دوستی در سایر موجودات
<b>16.....</b>	<b>فصل دوم</b>
<b>16.....</b>	<b>عشق الهی</b>
16.....	مفهوم عشق الهی
16.....	دوست داشتن خدا از طرف انسان
17.....	دوست داشتن انسان از جانب خدا
17.....	نظام عشق الهی و ولایت
18.....	حقیقی بودن محبت به خدا
19.....	عشق خالص و عشاق مخلص خدا
20.....	شرایط عشق الهی
21.....	موانع راه عشق الهی
<b>23.....</b>	<b>بخش دوم: نفس انسان</b>
<b>24.....</b>	<b>فصل اول</b>
<b>24.....</b>	<b>نفس و روان آدمی</b>

24.....	نفس انسان
24.....	نفس معتدل
25.....	آگاهی نفس از طریق الهام
26.....	نفس ملامتگر مؤمن
27.....	صفات مستقر در نفس
27.....	خاطرات بدون استقرار در نفس
28.....	مفهوم پلیدی در نفس
29.....	تجسم نفسانیات در ظاهر انسان
29.....	ایجاد صفات روحی
30.....	تحول روانی در انسان
31.....	<b>فصل دوم</b>
31.....	<b>تأثیر پذیری نفس و تحول در انسان</b>
31.....	اصول تأثیرپذیری نفس انسان
31.....	۱ - سعادت و شقاوت ذاتی نفس و تغییرات آن
32.....	۲- نفس انسانی و تطابق آن با گناه
32.....	۳- تغییرپذیری نفس برای پذیرش عذاب دائمی
32.....	۴- تغییر پذیری نفس برای پذیرش عذاب اختیاری
33.....	۵- استعداد نفس برای کسب رحمت الهی
34.....	دخالت مشیت الهی در تغییر استعدادهای نفسانی انسان
34.....	تأثیر اعمال در نفس انسان
35.....	اعمال محفوظ در نفس و شکل واقعی آن
36.....	تأثیر روانی مکر در انسان
37.....	<b>فصل سوم</b>
37.....	<b>سیر و سلوک در نفس مؤمن</b>
37.....	حرکت غیراختیاری انسان در نفس خود
38.....	سلوک در نفس مؤمن
38.....	حرکت نفس انسانی و مقصد نهایی آن

- 39..... سیر در نفس و حق معرفت الهی
- 40..... مراقبت از نفس
- 41..... فصل چهارم**
- 41..... معرفت النفس**
- 41..... معرفت نفس یا شناخت شهودی انسان
- 42..... شناخت عوامانه از «من» انسانی
- 43..... تأثیر حوادث در توجه به نفس
- 44..... توجه موقت و توجه مستمر به نفس
- 44..... توجه به نفس و سیر و سلوک روحانی در جوامع تاریخی و مذهبی
- 46..... توجه به نفس و انگیزه‌های آن
- 47..... تربیت نفس و اراده
- 48..... ارتباط باطنی نفس با آثار عبادت و ریاضت
- 48..... تفاوت دین با عرفان و تصوف یا معرفت نفس
- 49..... دین فطری و انگیزه عرفان نفس
- 50..... تفاوت ادراکات حسی با حقیقت نفس
- 51..... انگیزه‌های متفاوت توجه به نفس
- 52..... معرفت نفس و معرفت الهی
- 53..... مذاهب مختلف تصوف و عرفان نفس

لیست کتابهای ۷۷ جلدی معارف قرآن در میزان در صفحه ۵۵ پایان همین کتاب

## مقدمه مؤلف

### بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْأَمْطَهُرُونَ

این قرآنی است کریم! در کتابی مکنون!

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

### معارف قرآن در المیزان

#### تفسیر موضوعی المیزان

این کتاب به منزله يك «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است، که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

#### اهمیت کتاب

- «... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین...!»

در سایت گودریڈز: [www.goodreads.com/book/show/8553126](http://www.goodreads.com/book/show/8553126) که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهایی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » را همراه با کتابهای مورد علاقه اش به نحو بالا معرفی کرده است.

در حال حاضر تعداد زیادی از سایت های اینترنتی و کتابخانه های دیجیتال قسمت زیادی از این ۷۷ جلد را در سایت های خود قرار داده اند، و همچنین برخی اساتید دانشگاه ها آنها را به عنوان کتاب مرجع به دانشجویان خود معرفی کرده اند.

#### هدف از موضوعی کردن المیزان

آیات شریفه قرآن کریم موضوعاتی مانند اصول دین، فروع دین، قوانین و

احکام شرع مقدس اسلام، اخلاقیات، اصول زندگی و اصول حکومت را شامل هستند و همچنین مطالبی درباره آفرینش عالم، آسمان ها، زمین، زندگی اخروی، بهشت، دوزخ و امثال آنها، و نیز درباره سرمنزل نهائی انسان و بازگشتش به ملاقات پروردگار را در بر دارند.

این موضوعات و احکام در آیات مقدس قرآن در مدت بیست و سه سال نبوت پیامبر گرامی خدا در انواع شرایط زمان و مکان و البته بدون طبقه بندی موضوعی، نازل شده است. واضح است تفاسیر قرآن کریم از جمله تفسیر گرانمایه المیزان هم با مراعات همان ترتیب اولیه به شرح و تفسیر پرداخته اند، که اهمیت این روش در مورد یک کتاب هدایت آسمانی بر همه روشن است.

برای سهولت مراجعه و مطالعه خلاصه مطالب این تفاسیر نیاز بود آنها به ترتیب موضوع طبقه بندی شوند، لذا کتاب های معارف قرآن در المیزان برای همین منظور تالیف یافتند.

در شروع کار مطالب تحت ۲۲ جلد آماده شد و چند جلد اولیه آن نیز توسط سازمان تبلیغات اسلامی در قطع وزیری چاپ و انتشار یافت. چون مجلدات برای مطالعه حجیم تشخیص داده شد لذا موضوعات برای چاپ در ۷۷ جلد قطع جیبی مجددا تنظیم گردید که مجلداتی از آن توسط موسسه قرآنی تفسیر جوان منتشر گردید.

ضمنا تذکر این نکته را ضروری می دانم که از شروع کتابها تا پایان تاریخ ادیان از مجلدات چهل جلدی ترجمه فارسی استفاده شده بقیه مطالب از چاپ ۲۰ جلدی، لطفا در صورت لزوم مراجعه تطبیقی با اصل المیزان شماره آیات هم در نظر گرفته شود.

### ترجمه انگلیسی تفسیر موضوعی شده

بعد از اتمام تالیف ۷۷ جلد به زبان فارسی مولف با کمک خدای سبحان اقدام به ترجمه کامل آنها نمود که در حال حاضر ۱۷ جلد بشرح زیر آماده شده و به همراه کتابهای فارسی در سایت زیر قرار گرفته است. برای جستجوی کتابها می توانید در اینترنت و موبایل با عنوان:

" معارف قرآن در المیزان" و یا "[www.Almizanref.ir](http://www.Almizanref.ir)" جستجو نمایید.

### اسامی کتابها با ترجمه انگلیسی کامل:

BOOK 1 - INTRODUCING GOD, HIS COMMAND AND HIS CREATION,

BOOK 2 - DEVISING, PREDESTINATION, AND DESTINY

BOOK 3 - DIVINE DECREE AND DIVINE TRADITIONS

BOOK 4 - START AND END OF THE UNIVERSE



BOOK 5 - CREATION SYSTEM

BOOK 6 – ANGELS

BOOK 7 – JINN AND SATAN

BOOK 8 – CREATION OF MANKIND

BOOK 9 – SOUL AND LIFE

BOOK 10 – PERCEPTUAL, EMOTIONAL, AND INTELLECTUAL SYSTEM OF HUMAN

BOOK 11 – HUMAN SELF AND LOVE (Present Volume)

BOOK 29 - MUHAMMAD Last Messenger of Allah

BOOK 31 - Specifications of HOLY QURAN - Revelation, Collection, Interpretation

BOOK 38 - ISLAMIC FAMILY LIFE

BOOK 41 - ISLAMIC SOCIETY

BOOK 42 - BASIS OF ISLAMIC ETHICS

BOOK 54 - PARADISE

BOOK 56 - MEETING WITH GOD

ضمناً مجلدات مزبور را در وبسایتهای زیر نیز می توانید جستجو کنید:

[www.almizanref.ir](http://www.almizanref.ir)

[https://library.tebyan.net/fa/170080/...](https://library.tebyan.net/fa/170080/)

[www.ghbook.ir/index.php?option=com\\_dbook&task...](http://www.ghbook.ir/index.php?option=com_dbook&task...)

[www.tafsirejavan.com/index.php/.../](http://www.tafsirejavan.com/index.php/.../)

<https://sites.google.com/site/almizanclassified>

<https://sites.google.com/site/almizanrefrence>

در پایان شکرگزار پروردگار مهربان عالم هستم که این لطف و عنایت را بر این بنده ارزانی فرمود که از ۴۱ سالگی عمر اعطانی اش تا سن ۸۵ سالگی اعطانی امروز بر تهیه و تالیف این مجلدات همت گمارم و برای مجلدات آتی نیز همچنان پروردگاری می فرماید... همه این نعمات را مرهون روح الهی علامه طباطبائی هستیم که خدایش چنان اعطا فرمود که توانست بر پهنه گیتی نور خدا را گسترده سازد و برود! با فاتحه ای بلکه جبران کنیم!

سید مهدی (حبیبی) امین

۲۰ آذر ماه ۱۴۰۰ برابر ۵ جمادی الاولی ۱۴۴۳

## بخش اول

# عشق الهی و عشق انسانی

## فصل اول

## عشق و محبت

## مفهوم محبت و دوست داشتن

«...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...!» (۱۶۵ / بقره)

«...کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند، به او محبت شدید دارند...!»

«حبّ» حقیقتی است، که در تمامی موجودات عالم، سریان و جریان دارد.

«حبّ» عبارت است؛ از تعلق و ارتباط وجودی، بین محب و محبوب.

به عبارت دیگر - انجذاب بین علت مکمل و یا شبیه به آن و بین معلول مستکمل و یا شبیه به آن.

چون حبّ عبارت از این است، لذا ما افعال خود را دوست می‌داریم، تا به وسیله آن استکمال کنیم و آنچه را هم که متعلق به افعال ماست دوست می‌داریم، تا آن را وسیله و ابزار کار خود کنیم.

(مثال «استکمال» این که، ما علم را که فعل مغزی ماست دوست می‌داریم و به طفیل آن کتاب و مدرسه و استاد را هم دوست می‌داریم.)

(مثال «شبه استکمال» این که، ما خانه سازی را برای رفع حاجت از خانه دوست می‌داریم و به طفیل آن يك دانه آجر را هم دوست داریم.)

غذا و همسر و مالی را که در راه تهیه آن دو صرف می‌کنیم و جاه و مقامی که با آن مال به دست می‌آوریم، منعمی که به ما احسان می‌کند، معلمی که ما را درس می‌دهد، راهنمایی که ما را هدایت می‌کند، ناصری که ما را یاری می‌دهد، شاگردی که نزد ما درس می‌خواند، خادمی که ما را خدمت می‌کند، هر مطیعی که ما را اطاعت می‌کند و هر چیزی که در مقابل خواسته ما رام است، همه این‌ها را دوست می‌داریم.

چیزی که هست محبت ما در بعضی از اقسام آن طبیعی و در دیگر خالی و موهوم و در بعضی دیگر عقلی است.

## مصادیق دوستی و حبّ

«...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...!» (۱۶۵ / بقره)

«...کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند، به او محبت شدید دارند...!»

یکی از حقایق که ما در وجدان خود می‌یابیم و کسی نمی‌تواند منکر آن شود، حقیقتی است که نام آن را «حبّ» و به فارسی «دوستی» می‌گذاریم، مانند دوست داشتن غذا، زنان، مال، جاه و علم که دوستی این‌ها پنج مصداق از مصادیق حبّ‌اند، که هیچ شکی در وجود آن در دل خود نداریم.

و نیز شکی نیست، در این که ما کلمه دوستی و حبّ را در این پنج مصداق به يك معنا و بر سبیل اشتراك معنوی استعمال می‌کنیم نه بر سبیل اشتراك لفظی.

حال باید دید با این که حبّ در این پنج مصداق معانی مختلفی دارد، چرا کلمه «حبّ» در همه به يك جور صادق است؟

### ۱ - دوست داشتن غذا

در مورد حب مخصوص به غذا و میوه دقت کنیم، خواهیم دید که اگر غذا یا میوه‌ای را دوست می‌داریم بدان جهت است که با طرز کار دستگاه گوارشی ما ارتباط دارد.

اگر فعالیت این دستگاه نبود و بدن در استکمال خود حاجتی به طعام نداشت، قطعا ما نیز طعام را دوست نمی‌داشتیم و طعام محبوب ما نمی‌شد.

پس حبّ به غذا در حقیقت حبّ ما به غذا نیست، بلکه حبّ دستگاه گوارش به فعالیت خودش است. این دستگاه می‌خواهد انجام وظیفه کند و سوخت و ساز بدن را به بدن برساند. همین خواستن عبارت از حبّ به غذاست، که ما آن را به خود نسبت می‌دهیم و می‌گوئیم ما غذا را دوست می‌داریم و این مائیم که از فلان غذا خوشمان می‌آید، در حالی که این‌طور نیست، بلکه خوش آمدن و لذّت بردن از غذا کار دستگاه گوارشی است، نه از ما.

اگر ما از طعم و مزه و بوی فلان غذا خوشمان می‌آید، همین هم مربوط به دستگاه گوارش است، چون حس ذائقه یکی از خدمتگزاران دستگاه گوارش است، نه خود آن.

پس منظور ما از لذّت، لذّت ذائقه نیست، بلکه آن رضایت خاصی است که دستگاه گوارش از کار خود احساس می‌کند.

عمل تغذی اثر نیروئی است که خدا در انسان به ودیعت سپرده است.

## ۲ - دوست داشتن همسر

در مورد محبت زنان اگر نیک بنگریم می‌بینیم که این حب کار ما نیست بلکه کار دستگاه تناسلی ماست .

به این معنا که دستگاه تناسلی تشنه عمل لقاح می‌شود، و آن را دوست می‌دارد. و چون این عمل با همسری انجام می‌شود، می‌گوئیم من همسر را دوست می‌دارم. در حالی که اگر واقع قضیه را بشکافیم می‌بینیم پای من در کار نیست بلکه دستگاه تناسلی ذاتاً عمل خود را دوست می‌دارد و به تبع آن همسر را دوست می‌دارد چون عملش با او قابل انجام است.

عمل لقاح اثر نیرویی است که خدای تعالی در هر جانداري به ودیعت نهاده است.

## ۳ - دوست داشتن - رابطه بین انسان و کمال

حبّ به غذا و حبّ به همسر، برگشتش به يك حبّ است، برای این که دستگاه گوارش و دستگاه تناسلی به هم مربوطند، و کمالی هم که از کار این دو دستگاه حاصل می‌شود، به هم ارتباط دارند.

احتمال دارد که حبّ عبارت باشد از يك تعلق، که خاص این دو مورد است، و در غیر این دو مورد اصلاً یافت نشود، و لکن آزمایش از راه آثار این احتمال را دفع می‌کند، زیرا این تعلق که نامش حبّ است، اثری در دارنده‌اش دارد، و آن این است که قوه (استعداد) را به سوی فعلیت، اگر فعلیت، نداشته باشد می‌کشانند، و اگر فعلیت داشته باشد، به سوی ترك آن جذب می‌کند. و این دو خاصیت و یا يك خاصیت را در تمامی موارد قوای ادراکی احساس می‌کنیم، که حب آن قوا را به سوی افعالش به حرکت درمی‌آورد.

قوه باصره، سامعه، حافظه، متخیله، و سایر قوا و حواس ظاهری و باطنی که در ماست - چه قوای فاعله و چه منفعله - همه این حالت را دارند، که هر يك خود را دوست می‌دارد، و این دوستی او را به سوی فعلش جذب می‌کند، چشم را به سوی دیدن آنچه دوست دارد، جذب می‌کند، و گوش را به سوی شنیدن، و همچنین هر قوه دیگر را.

این نیست مگر به خاطر این که کار هر قوه کمال اوست. و هر قوه‌ای با کار مخصوص به خود، نقص خود را تکمیل نموده، و حاجت طبیعی خود را برمی‌آورد.

این جاست که معنا و مفهوم حب مال، حب جاه، و حب علم برای ما روشن می‌گردد، چون انسان با هر يك از مال و جاه و علم، استکمال می‌کند، و به همین جهت آن‌ها را دوست می‌دارد، پس نتیجه می‌گیریم که حبّ تعلقی است خاص، و انجذابی است شعوری و مخصوص، بین انسان و کمال او. (1)

## شدت و ضعف محبت

محبت دارای مراتب مختلفی است، و شدت و ضعف دارد، چون رابطه‌ای است وجودی - وجود خود حقیقتی است مشکک، یعنی دارای مراتب - و معلوم است که آن رابطه وجودی که میان علت تامه با معلولش هست، با آن رابطه که میان علت ناقص با معلولش هست یکسان نیست. به همین حساب آن کمالی که به خاطر آن چیزی محبوب ما واقع می‌شود، از جهت ضروری بودن، و غیر ضروری بودن، و نیز از جهت مادی بودن مانند تغذی، و غیر مادی بودن مانند علم یکسان نیست، و بلکه شدت و ضعف دارد. (1)

۱- میزان ج ۲، ص ۳۷۸. (ذیل آیه ۱۶۵ سوره بقره).

## محبت، وسیله ارتباط عاشق و معشوق

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...! » ( ۳۱ / آل عمران )

« بگو اگر خدا را دوست دارید شریعت مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد! »

«حب و دوستی» تنها وسیله ارتباط هر طالبی به مطلوب خود می‌باشد. و «دوست» را به «محبوب» و معشوق خود جذب می‌کند، تا بدین وسیله نقص خود را کامل نماید و هیچ بشارتی برای «محب» لذت بخش‌تر از آن نیست که به او خبر دهند: محبوبت ترا دوست دارد!

انسان غذا را دوست دارد و به سوی آن می‌رود می‌خواهد نقصی را که در خود به واسطه گرسنگی مشاهده می‌کند رفع نماید، و همچنین کسی که نکاح و ازدواج را دوست می‌دارد آن را می‌خواهد برای رفع نقص خود که نشانه آن خواهش غریزی است که می‌خواهد.

کسی هم که دوست خود را می‌جوید برای انس گرفتن با او و رفع تنهایی خود می‌باشد. (1)

۱- میزان ج ۵، ص ۲۸۹ .

## دوستی در سایر موجودات

اگر می‌بینیم در مورد «حبّ» باید شعور و علم وجود داشته باشد، این لزوم برحسب مصداق است. (چون معمولاً کلمه «حبّ» رادر موارد انسان‌ها به کار می‌بریم و می‌گوئیم مادر فرزند خود را دوست می‌دارد، و نمی‌گوئیم درخت آفتاب را دوست می‌دارد، و خود را به سوی نور آن می‌کشد،) وگرنه تعلق وجودی که حقیقت حب است، از آن جهت که حب است، هیچ مشروط بر وجود علم و شعور نیست.

از این جا روشن می‌گردد که همه قوا و مبادی طبیعی، حتی آن‌ها هم که علم و شعور ندارند، آثار و افعال خود را دوست می‌دارند.

حب حقیقتی است که در تمامی موجودات عالم، سریان و جریان دارد. (1)

۱- میزان ج ۲، ص ۳۷۹. (ذیل آیه ۱۶۵ سوره بقره).

## فصل دوم

## عشق الهی

## مفهوم عشق الهی

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...! » (۳۱ / آل عمران)

« بگو اگر خدا را دوست دارید شریعت مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد! »

جای هیچ‌گونه تردید نیست که خدای متعال بنده خود را به ایمان، و عبادت از روی اخلاص، و اجتناب از شرك دعوت می‌کند. باز تردیدی نیست که «اخلاص در دین» هنگامی به طور کامل واقع می‌شود که قلب انسان به غیر خداوند متعال بستگی پیدا نکند (حتی به منظورهای اخروی از رسیدن به نعمت بهشت و یا خلاصی از آتش)، بلکه تنها و تنها متعلق قلبش خداوند متعال باشد. پس «اخلاص در دین» تنها با «حب» الهی صورت می‌گیرد.

بنده‌ای که راه محبت الهی را طی می‌کند، آن هم آرزویی جز آن که خداوند او را دوست داشته باشد ندارد، او می‌خواهد چنانچه خدا را دوست دارد، خدا هم او را دوست داشته باشد، و چنان که او برای خداست، خدا هم برای او باشد. (1)

۱- المیزان ج ۵، ص ۲۸۸ .

## دوست داشتن خدا از طرف انسان

خدای سبحان از هر جهت که حساب کنیم اهلیت آن دارد که دوستش بداریم. برای این که هستی او به ذات خودش است، نه عاریتی، و کمال او غیرمتناهی است، در حالی که هر کمال دیگر متناهی و محدود است. و متناهی وجودش متعلق است به غیر متناهی. و این حبی



است ذاتی، که محال است از بین برود. و نیز خدای تعالی خالق ماست و بر ما انعام می‌کند، آن هم به نعمت‌هایی که غیرمتناهی است، هم از نظر عدد، و هم از نظر زمان، و به همین جهت او را دوست می‌داریم، همان‌طور که هر منعم دیگر را، به‌خاطر انعامش دوست می‌داریم.

۱- میزان ج ۲، ص ۳۷۸ و ۳۸۹. (ذیل آیه ۱۶۵ سوره بقره).

## دوست داشتن انسان از جانب خدا

حب از آن جایی که رابطه‌ای است وجودی، - و هستی روابط وجودی، خارج از وجود موضوعات خود، و تنزلات آن نیست، - لذا نتیجه می‌گیریم که هر چیزی ذات خود را دوست می‌دارد، و چون هر محبی همه متعلقات محبوب خود را نیز دوست می‌دارد، در نتیجه هر چیزی آثار وجودی‌اش را هم دوست می‌دارد. از این‌جا معلوم می‌شود که خدای سبحان بدین‌جهت که خود را دوست می‌دارد، خلق خود را نیز دوست می‌دارد، و اگر خلق خود را دوست می‌دارد، بدین‌جهت است که انعام او را می‌پذیرند، و باز اگر خلق خود را دوست می‌دارد، بدان جهت است که هدایت او را می‌پذیرند. (1)

۱- میزان ج ۲، ص ۳۷۸ و ۳۸۹. (ذیل آیه ۱۶۵ سوره بقره).

## نظام عشق الهی و ولایت

« قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...! » (۳۱ / آل عمران)

**« بگو اگر خدا را دوست دارید شریعت مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد! »**

مراد از آیه « بگو اگر خدا را دوست دارید شریعت مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد! » این است که: شما اگر می‌خواهید در بندگی‌تان راه اخلاص را طی کنید و به طور حقیقت راه محبت الهی را بروید، از شریعتی که من آورده‌ام و بر پایه «حب» یعنی اخلاص و اسلام، نهاده شده، و صراط مستقیم الهی هم هست، پیروی کنید، تا شما را به بزرگ‌ترین بشارتی که برای «محب» تصور دارد - یعنی به دوستی خدا - بشارت دهم.

اما به لحاظ آن که این آیه پس از آیات منع از «دوستی کفار» واقع شده، و به آن آیات هم مرتبط است، باید آیه را ناظر به آن دانست، یعنی آیه شریفه مسلمانان را دعوت می‌کند که

اگر ادعای دوستی خدا می‌کنند، و خود را از «حزب» او می‌دانند، باید اتباع و پیروی از پیغمبرش کنند، زیرا دوستی خدا با اتباع کفار و پیروی آراء و اهواء آنان سازش ندارد، بلکه نشانه صدق آن پیروی از پیغمبر و دین او خواهد بود. چنان که در این دو آیه می‌فرماید:

« سپس ما به تو شریعت کامل دادیم، پس آن شریعت و آئین خدائی را کاملاً پیروی کن! و هیچ پیرو هوای نفس مردم نادان مباش - آنان ترا از خدا بی‌نیاز نسازند، ستمکاران عالم در ظلم ولی و مددکار یکدیگرند، و خدا ولی متقین است - وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِیْنَ! » (۱۹ / جاثیه)

ملاحظه کنید که چگونه در آیه دوم آن، از معنی «پیروی و اتباع» به موضوع «ولایت» منتقل شده است.

دوستی و محبت اساسی است که ولایت از فروع آن می‌باشد چنان که جهت اقتضاء بر دوستی خدا تنها این است که ولایت پیغمبر و مؤمنین در حقیقت برگشت به ولایت خدا می‌کند و از آن سرچشمه می‌گیرد. (1)

۱- میزان ج ۵، ص ۲۹۰ .

## حقیقی بودن محبت به خدا

« وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اُنْدَادًا یُحِبُّوْنَهُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ...! » (165 / بقره)

« بعضی از مردم کسانی‌اند که به جای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آن‌ها را مانند خدا دوست می‌دارند و کسانی که به خدا ایمان آورده‌اند نسبت به او محبت شدید دارند! »

آیه شریفه مورد بحث دلالت دارد بر این که می‌توان خدا را هم دوست داشت. به حکم این آیه گفته آن‌ها که معتقدند (محبت وصفی شهوانی است و تنها به مادیات و جسمانیات تعلق می‌گیرد و به طور حقیقت به خدای سبحان تعلق نمی‌گیرد و محبت در خدا مجازی است)، سخنی باطل است.

استعمال محبت در خدای تعالی در آیه زیر استعمالی است حقیقی:

« بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد...! »

(۳۱/ آل عمران)

و در آیه مورد بحث جمله «...أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ!» دلالت دارد بر این که محبت به خدا شدت و ضعف دارد. این محبت در مؤمنین شدیدتر است تا در مشرکین.

آیه شریفه زیر نیز دلالت دارد بر این که استعمال کلمه محبت در خدا حقیقی است نه مجازی:

در آیه شریفه می‌فرماید: « **بگو اگر پدران و فرزندان و ... در دل شما محبوب‌تر از خدایند...!** » (۲۴ / توبه) به طوری که ملاحظه می‌شود، حب متعلق به خدا، و حب متعلق به رسول خدا و حب متعلق به پدران و فرزندان و اموال و سایر منافع نامبرده در آیه را، از يك سنخ محبت دانسته است.

در آیه مورد بحث مشرکین را مذمت کرده به این که آلهه خود را دوست می‌دارند آن چنان که خدا را دوست می‌دارند، آنگاه مؤمنین را مدح کرده به این که خدای سبحان را بیشتر دوست می‌دارند. از این مقابله فهمیده می‌شود که مذمت کفار به خاطر این است که محبت را میان آلهه خود و میان خدا به طور مساوی تقسیم کرده‌اند.

دوستی خدا باید طوری باشد که غیر از خدا چیز دیگری در آن سهم نباشد وگرنه سر از شرک درمی‌آورد. کسی که محبتش به خدا شدت یافت متابعتش هم منحصر در خدا می‌شود. (۱)

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۶۶.

## عشق خالص و عشاق مخلص خدا

وقتی ایمان بنده خدا رو به شدت و زیادی می‌گذارد دلش مجذوب تفکر درباره پروردگارش می‌شود، همیشه دوست می‌دارد به یاد او باشد و اسمای حسناى محبوب خود را در نظر بگیرد، صفات جمیل او را بشمارد - پروردگار من چنین است، محبوب من چنان است... این جذب و شور همچنان در او رو به زیادت و شدت می‌گذارد. این مراقبت و بهیاد محبوب بودن، رو به ترقی می‌رود تا آن جا که وقتی به عبادت او می‌ایستد، طوری بندگی می‌کند، که گویی او را می‌بیند و او برای بنده‌اش در حال جذب و محبت و تمرکز قوی تجلی می‌کند و هم او را می‌بیند و هم آهنگ آن محبت به خدا نیز در دلش رو به شدت می‌گذارد.

علتش هم این است که انسان مفطور به حب جمیل است. ساده‌تر بگوئیم: عشق به جمال و زیبایسندی فطری بشر است، همچنان که خود خدای تعالی فرموده:

«...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ!» (۱۶۵ / بقره)

چنین کسی در تمامی حرکات و سکناتش از فرستاده خدا پیروی می‌کند.

باز این محبت همچنان زیاد می‌شود و شدت می‌یابد تا جایی که پیوند دل را از هر چیز می‌گسند و تنها با محبوب متصل می‌کند.

چنین بنده‌ای به هیچ چیز بر نمی‌خورد و در کنار هیچ چیز نمی‌ایستد، که نصیبی از

جمال و زیبایی داشته باشد، مگر آن که آن جمال را نمونه‌ای از جمال لایتناهی و حسن بی‌حد و کمال فناپذیر خدایش می‌بیند.

این‌جاست، که به کلی نحوه ادراک و طرز فکر و طرز رفتارش عوض می‌شود، یعنی هیچ چیزی را نمی‌بیند مگر آن که خدای سبحان را قبل از آن و با آن می‌بیند و موجودات در نظرش از مرتبه استقلال ساقط می‌شوند. (1)

۱- میزان ج ۲، ص ۳۰۲. (ذیل آیه ۱۵۴ سوره بقره).

## شرایط عشق الهی

خدای متعال هر محبتی را محبت لایق به خود محسوب نمی‌دارد، مگر آن که آثار محبت - روی نظام صحیحی که در هستی دارد - از آن ظاهر باشد.

توضیح آن‌که: حب و دوستی يك شیء هنگامی حقیقت دارد، که به‌خود آن شیء و به جمیع متعلقات آن تعلق گیرد و نسبت به تمام جوانبش حالت خضوع و تسلیم پیش آورد.

از طرفی هم روشن است، که خدای متعال «خدای واحد و احدی» است که تمام موجودات جهان هستی، در جمیع شئون وجودی خود به او تکیه دارند و از جزء و کل به سوی او در حرکت‌اند. این‌جاست که محبت داشتن به خداوند هنگامی صادق می‌آید، که بنده صراط توحید را (به آن اندازه که در ادراکش بگنجد)، طی کند و متدین به‌دین توحید و اسلام شود، همان اسلامی که تمام انبیاء و سفراء الهی به آن دعوت کرده و در آخرین دین آسمانی یعنی «اسلام» به نحو اتم و اکمل بیان شده است.

خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز راهی را که در طریق توحید و اخلاص طی کرده است معرفی نموده و در آیه:

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - بگو ای پیغمبر: طریقه من و پیروانم همین است که از روی بصیرت کامل مردم را به خداوند دعوت کنم، خدا را از شرک و شریک منزّه دانم و خود نیز از مشرکین نیستم! » (۱۰۸ / یوسف)

خداوند متعال به او دستور داده و آن را بیان داشته است، در این آیه می‌فرماید:

راه من « دعوت به سوی خدا از روی بصیرت کامل، » و « اخلاص بدون شرک، » می‌باشد.

خدای متعال بیان داشته، که شریعت این پیغمبر، آینه تمام‌نمای همان راه یعنی «دعوت

به سوی حق و اخلاص،» می‌باشد و اسلام تسلیم شدن برای خداست. شریعت همانا صراط مستقیم الهی می‌باشد.

شریعت اسلام تنها راه «اخلاص در دین» است و آن هم بر پایه «حب» خدا پایه‌گذاری شده، لذا دین اسلام دین اخلاص و دین محبت است. (1)

۱- میزان ج ۵، ص ۲۸۹. (ذیل آیه ۳۱ سوره آل عمران).

## موانع راه عشق الهی

رحمت و اسعه الهی، و آنچه نزد خدا از فیوضات معنوی و صوری هست، مخصوص شخص معین و یا صنف مشخصی از بندگان نیست، بلکه برای تمام افراد عمومیت داشته و از طرف خداوند رئوف امتناعی در بین نیست، مگر آن که خود فرد استعداد پذیرفتن آن را نداشته باشد و یا به واسطه ذنوب و گناهان به سوء اختیار خود مانعی برایش درست کند. خدای تعالی می‌فرماید:

«... وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا - از عطای پروردگارت کسی محروم نیست!»

(۲۰ / اسراء)

ذنوب و گناهان است که مانع قرب بنده به خداوند، و آنچه از آثار و توابع قرب است (از بهشت و آنچه در آن است)، می‌باشد.

برطرف کردن زنگ گناهان از قلب، و مغفرت و آمرزش آن، و بالاخره پوشاندن و مستور نمودن آن‌ها از بنده‌ای، تنها کلید مفتوح شدن باب سعادت به روی او و دخول در قرب الهی خواهد بود، لذا پس از بشارت محبت الهی به مؤمنین، بشارت آمرزش گناهان را به ایشان می‌دهد!

«محبت» محب را به محبوب خود جذب می‌کند و چنان که حب بنده نسبت به خداوند موجب تقرب جستن به خداوند و بندگی او از راه عبودیت و اخلاص می‌باشد، هم‌چنان حب خداوند هم نسبت به بنده موجب نزدیک شدن به «عبد» و کشف حجاب‌های بعد که همان «گناهان» است برای او می‌باشد.

پس نزدیک شدن خدا به بنده‌ای موجب مغفرت و آمرزش گناهان اوست. این پایه وقتی باشد، کرامات دیگر و افاضات دیگری که در دنبال آن قرار گرفته به طور حتم مترتب و «جود» خداوندی در شمول و ترتب آن‌ها کافی است.

تأمل در آیه:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ - چنین نیست، بلکه اعمال ناپسند و گناهان بر دل‌هایشان غلبه

نموده، به آن جهت از معرفت پروردگارشان محجوب‌اند.» (۴ و ۱۵ / مطففین)

و آنچه در آیه:

«...يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ - تا خدا هم شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببخشد!» (۳۱ / آل عمران)

بیان داشته، برای تأیید گفتار ما کفایت می‌کند.

۱- میزان ج ۵، ص ۲۸۹. (ذیل آیه ۳۱ سوره آل عمران).

## بخش دوم

# نفس انسان

## فصل اول

## نفس و روان آدمی

## نفس انسان

« وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ! » (بقره / ۱۵۴)

« و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگنید، بلکه اینان زنده‌هایی هستند ولی شما درک نمی‌کنید! »

به طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماورای بدن، احکامی دارد غیر احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر.

خلاصه، موجودی است غیرمادی که نه طول دارد و نه عرض، و نه در چهاردیواری می‌گنجد، بلکه با بدن ارتباط و علقه‌ای دارد و به عبارت دیگر با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می‌کند.

دقت در آیات می‌فهماند، که تمام شخصیت انسان بدن نیست بلکه شخصیت آدمی به چیز دیگری است که بعد از مردن بدن باز هم زنده است.

این‌ها حقایقی است که این آیات شریفه آن را دست می‌دهد و معلوم است که این احکام مغایر با احکام جسمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه این‌ها فهمیده می‌شود که نفس انسان‌ها غیر بدن‌های ایشان است. (1)

۱- میزان ج ۲، ص ۲۵۵.

## نفس معتدل

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا...! » (۷ تا ۱۰ / شمس)

«سوگند به نفس و کسی که آن را چنین موزون آفرید و پس از خلقت، فجور آن و



## تقوایش را به آن الهام کرد. رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد و زیانکار شد آن که قدر نفس را نشناخت!»

آیات فوق مسیر و راهی را فرض کرده که یکسر آن نفس معتدل و ساده و یکسر دیگرش رستگاری و یا محرومیت است. آن گاه این دو نتیجه یعنی رستگاری یا محرومیت را مبتنی بر تزکیه نفس و آلودگی آن نموده، (و معلوم است که این تزکیه و آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است)، آن گاه فضیلت و رذیله را مبتنی بر تقوی و فجور یعنی عمل نیک و بدی کرده که آیات نامبرده خوبی و بدی آن‌ها را از فطریات و انسان را از جانب خداوند ملهم به آن دانسته است.

خلاصه این آیات از طور و چگونگی نفس تعدی ننموده و نفس را همان‌طور که هست موجودی دانسته معتدل و ساده؛ موجودی که تقوی و فجور را به آن نسبت می‌دهند، موجودی که با فجور آلوده و با تقوی تزکیه می‌شود.

نفس همان مخلوقی است، که انسان از ناحیه آن و به ملاحظه آن محروم و یا رستگار می‌شود. این معنایی که قرآن بیان نموده معنایی است مطابق با مقتضای تکوین، لکن چنان نیست که عموم مردم در درک این معنا یکسان باشند. (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۲۸۴. ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده.

## آگاهی نفس از طریق الهام

«و نَفْسٍ و مَا سَوَّيْهَا، فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا!» (۷ و ۸ / شمس)

«و سوگند به نفس و کسی که آن را با چنان نظم کامل بیافرید!»

«و الهام کرد به او خیر و شر آن را!»

مراد به نفس، نفس انسانیت و جان همه انسان‌هاست. کلمه «فُجُور» به معنای دریدن پرده حرمت دین است. کلمه «تَقْوَى» به معنای آن است، که انسان خود را از آنچه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد و منظور از این محفظه و تقوی به قرینه این که در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد.

کلمه «الهام» به معنای آن است، که تصمیمی و آگهی از خبری در دل آدمی بیفتد و این خود افاضه‌ای است الهی و صور علمیه‌ای است یا تصویری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هرکس بخواهد می‌اندازد و اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد به این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده و به او فهمانده عملی که انجام می‌دهد تقوی است و یا فجور است.

علاوه بر تعریفی که نسبت به متن عمل و عنوان اولی آن کرده، عنوانی که مشترك بين تقوى و فجور است، مثلاً تصرف مال را که مشترك بين تصرف در مال یتیم و تصرف در مال خویش است و همخوابگی را که مشترك بين زنا و نکاح است، به او شناسانده، علاوه بر آن، این را هم به او الهام کرده که تصرف در مال یتیم و همخوابگی با زن اجنبی فجور است و آن دوی دیگر تقوی است.

و خلاصه کلام این که منظور از الهام این است که خدای تعالی به انسان‌ها شناسانده فعلی که انجام می‌دهند فجور است یا تقوا و برایش مشخص کرده که تقوی چگونه اعمالی و فجور چگونه اعمالی است.

در آیه شریفه مسئله الهام را نتیجه تسویه قراردادده و فرمود: «و چون نفس را تسویه کرد، پس به او الهام کرد،» و این برای آن بود که اشاره کند، به این که الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است. پس الهام نام‌برده از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است.

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا! » (۹ و ۱۰ / شمس) تعبیر از اصلاح نفس و افساد آن به (تزکیه و تدسی) مبتنی بر نکته‌ای است، که آیه « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا! » (۷ / شمس) بدان دلالت دارد و آن این است که کمال نفس انسانی در این است که به حسب فطرت تشخیص دهنده فجور از تقوی باشد. آیه شریفه می‌فهماند، که دین، یعنی تسلیم خدا شدن در آنچه از ما می‌خواهد، فطری نفس خود ماست. پس آراستن نفس به تقوی و تزکیه و تربیت آن به تربیتی صالح است، که مایه زیادتیر شدن آن و بقای آن است. و وضع نفس در فسق و فجور برخلاف وضعی است که در صورت تقوی دارد. (1)

۱- میزان ج ۴۰، ص ۲۵۲.

## نفس ملامتگر مؤمن

« وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ! » (۲ / قیامت)

« و قسم به نفس لوامه! »

منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، که همواره در دنیا او را به خاطر گناهانش و سرپیچی از اطاعتش ملامت می‌کند و در روز قیامت سودش می‌رساند.

بعضی گفته‌اند: منظور از نفس لوامه جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح و چه انسان کافر فاجر، برای این که هر دوی این جان‌ها آدمی را در قیامت ملامت می‌کنند. نفس کافر کافر را ملامت می‌کند، به خاطر کفر و فجورش، و نفس مؤمن مؤمن را ملامت می‌کند به خاطر کمی اطاعتش و این که درصدد برنیامد چیزی بیشتر کسب کند. (1)

۱- میزان ج ۳۹، ص ۳۱۱.

## صفات مستقر در نفس

«... وَ إِن تَبُدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُوا يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ...!» (۲۸۴ / بقره)

«... و آن چه در درون شماست، آشکار یا پنهان کنید خدا به حساب آن می‌رسد...!»

معنای عبارت «ما فی أنفسکم» این است، که «آن چه در دل‌های شما جایگزین شده»، و معلوم است، که در نفس چیزی به جز ملکات و صفات، چه صفات فضیلت و چه صفات رذایل مستقر نمی‌شود.

آن چه در نفس مستقر می‌شود، صفاتی چون ایمان و کفر و حبّ و بغض و عزم و غیر این‌ها است. این‌هاست که هم می‌توان اظهار کرد و هم پنهان داشت، اما اظهار کرد چون صفات اصولاً در اثر تکرار افعال مناسب با خود پیدا می‌شود و وقتی فعلی از کسی صادر شد عقل هر کس از آن فعل کشف می‌کند، که فلان صفتی که مناسب با این فعل است در نفس فاعل وجود دارد، چون اگر این صفات و ملکات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمی‌شد.

پس با صدور این افعال برای عقل روشن می‌شود، که منشائی برای این افعال در نفس فاعل هست و اما اخفا کرد، برای این که ممکن است انسان آن کاری که دلالت بر وجود منشأش در نفس دارد انجام ندهد.

منظور ما (از استقرار در نفس)، ثبوت و استقرار تامی است، که می‌توان صدور فعل را مستند به آن کرد.

پس آیه شریفه به احوال نفس نظر دارد، به ملکات راسخه در نفس، که منشأ صدور افعال هستند و خداوند متعال انسان‌ها را با آن احوال و ملکات محاسبه می‌کند. (1)

۱- میزان ج ۴، ص ۴۲۸.

## خاطرات بدون استقرار در نفس

خاطراتی که گاهی بی‌اختیار در نفس خطور می‌کند و همچنین تصوّرات ساده‌ای که دنبالش تصدیق نیست، از قبیل صورت و قیافه گناهی که در نفس تصور می‌شود، بدون این که تصمیمی بر آن گناه گرفته شود، لفظ آیه به هیچ‌وجه شامل آن‌ها نیست، چون این‌گونه تصوّرات استقراری در نفس ندارند و منشأ صدور هیچ فعلی نمی‌شوند.

آیه شریفه تنها بر احوال و ملکات نفسانی دلالت دارد که منشأ صدور افعال هستند، چه فعل اطاعت و چه معصیت، و خدای سبحان انسان‌ها را با آن احوال و ملکات محاسبه می‌کند.

لازم است دانسته شود، که آیه شریفه تنها دلالت دارد بر این که محاسبه بر معیار احوال و ملکات قلبی است، چه اظهار بشود و چه نشود. و اما این که جزاء آن در دو صورت اظهار و اخفا يك جور است یا نه؟ و به عبارت دیگر، آیا جزاء داور مدار عزم است، چه این که عمل را هم انجام بدهد یا ندهد؟ و چه این که مصادف با واقع هم بشود یا نشود؟ و مثلاً کاسه‌ای که شراب تشخیص داده بنوشد، بعد معلوم شود آب بوده، آیه شریفه ناظر به این جهات نیست. (1)

۱- المیزان ج ۴، ص ۴۲۹. ذیل آیه ۲۸۴ سوره بقره.

## مفهوم پلیدی در نفس

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا!» (۳۳ / احزاب)

«...خدا می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل‌بیت ببرد و آن‌طور که خود می‌داند پاکتان کند!»

کلمه «رِجْس» یعنی پلیدی و قذارت و پلیدی و قذارت هیئتی است در نفس آدمی، که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می‌نماید و نیز هیئتی است در ظاهر موجود پلیدی، که باز آدمی از آن نفرت می‌نماید. اولی مانند پلیدی رذائل، دومی مانند پلیدی خوک.

قرآن کریم در هر دو معنا اطلاق کرده، درباره پلیدی ظاهری فرموده: «... گوشت خوک پلیدی است...!» (۱۴۵/انعام) و هم در پلیدی‌های معنوی مانند شرک و کفر و اعمال ناشایست به کار زده و فرموده:

« آن‌هایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدی‌هایشان می‌افزاید و می‌میرند در حالی که کافرند!» (۱۲۵ / توبه)

و نیز فرموده:

«... کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می‌کند، به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیرممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند مسلط می‌سازد!» (۱۲۵ / انعام)

این کلمه به هر معنا که باشد نسبت به انسان عبارت است، از ادراکی نفسانی و اثری شعوری، که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل، یا عملی زشت حاصل می‌شود، وقتی می‌گوییم (انسان پلیدی، یعنی انسانی که به خاطر دلبستگی به عقاید باطل، یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است).

کلمه «رِجْس»، در آیه شریفه فوق معنایش این می‌شود: که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها و هیئت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد، هیئت‌هایی که اعتقاد حق، و عمل حق

را از انسان می‌گیرد و چنین ازاله‌ای با عصمت الهیه منطبق می‌شود و آن عبارت است از، صورت علمیه‌ای در نفس، که انسان را از هر باطلی، چه عقاید و چه اعمال حفظ می‌کند، پس آیه شریفه یکی از ادله عصمت اهل بیت است. (1)

۱- میزان ج ۳۲، ص ۱۸۰.

## تجسم نفسانیات در ظاهر انسان

«...فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ!» (۶۵ / بقره)

«... ما به ایشان گفتیم: بوزینگان مطرود شوید!»

اگر انسان را فرض کنیم، که صورت انسانی‌اش به صورت نوعی دیگر از انواع حیوانات از قبیل میمون و خوک مبدل شده باشد، که صورت حیوانیت روی صورت انسانیش نقش بسته و چنین کسی انسانی است خوک و یا انسانی است میمون، نه این که به کلی انسانیتش باطل گشته و صورت خوکی و میمونی به جای صورت انسانیش نقش بسته باشد.

پس وقتی انسان در اثر تکرار عمل، صورتی از صورت ملکات را کسب کند، نفسش به آن صورت متصور می‌شود و هیچ دلیلی نداریم بر محال بودن این که نفسانیات و صورت‌های نفسانی همان‌طور که در آخرت مجسم می‌شود، در دنیا نیز از باطن به ظاهر درآمده و مجسم‌شود.

نفس انسانیت در اولین حدوثش که هیچ نقشی نداشت و قابل و پذیرای هرنقشی بود، می‌تواند به صورت‌های خاصی متنوع شود، بعد از ابهام مشخص و بعد از اطلاق مقید شود و بنابراین، انسان مسخ شده، انسان است و مسخ شده، نه این که مسخ شده‌ای فاقد انسانیت باشد. (1)

۱- میزان ج ۱، ص ۳۸۵.

## ایجاد صفات روحی

«...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ...!» (۴۵ / عنکبوت)

«...نماز به پادار که نماز از فحشاء و منکرات جلوگیری است و ذکر خدا بزرگتر است...!»

آنچه از سیاق برمی‌آید، این است که اگر دستور داده‌اند به این که مردم نماز بخوانند، برای این بوده که نماز آنان را از فسق و فجور بازمی‌دارد. و این تعلیل می‌فهماند که نماز عملی است عبودی، که به‌جاآوردنش صفتی در روح آدمی پدید می‌آورد، که آن صفت به

اصطلاح معروف پلیسی است غیبی و صاحبش را از فحشا و منکرات بازمی‌دارد و در نتیجه جان و دلش از قذارت‌های گناهان و آلودگی‌هایی که از اعمال زشت پیدا می‌شود پاک می‌ماند.

بازداری از گناه اثر طبیعی نماز است. چون نماز توجه خاصی است، از بنده به سوی خدای سبحان. لکن این اثر تنها به مقدار اقتضاء است، نه علیت تامه، تا تخلف نپذیرد. یعنی اگر مانع و مزاحمتی در بین نباشد، اثر خود را می‌بخشد ولی اگر مانعی جلو اثر آن را گرفت، دیگر اثر نمی‌کند.

هرچه نماز کامل‌تر باشد، خودداری از فحشا و منکرات بیشتر خواهد بود. (1)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۱۶ .

## تحول روانی در انسان

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا...!» (۷۲ / طه)

«گفتند هرگز ترا بر این معجزه‌ها که سوی ما آمده ترجیح نمی‌دهیم...!»

آیه فوق حکایت می‌کند، وضع مردمی را که تا يك ساعت قبل دل‌ها آکنده از هیبت و ابهت فرعون داشتند و نفوس از زینت و زخارف دنیوی که با او بود - که جز خیال‌های کاذب و موهوماتی باطل نبود - خیره و پست نموده، او را رب‌الاعلی می‌پنداشتند و به او سوگند می‌خوردند و بعد از يك ساعت که حق بر ایشان روشن گشته و دیدگانشان بازگردید، ناگهان آنچه از فرعون در دل داشتند و آن عزت و سلطنت که برایش قائل بودند، یکباره فراموش گشت. ایمان به خدا در عرض يك ساعت آن چنان تحوّلی در دل‌ها بوجود آورد، که حتی ردیله ترس و تملّق و پیروی هوا و شیفتگی در برابر سراب زینت زندگی دنیا را، به کلی نابود کرده، در همین مدّت کوتاه، عشق به حق و قدم نهادن در تحت ولایت خدا و اعتزاز به عزّت او را جایگزین آن رذائل نمود. این‌ها همه از محاوره‌ای که میان فرعون و ساحران ردّ و بدل شد فهمیده می‌شود. (1)

۱- المیزان ج ۲۷، ص ۲۷۸ .

## فصل دوم

## تأثیرپذیری نفس و تحول در انسان

## اصول تأثیرپذیری نفس انسان

«...كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ!» (بقره / ۱۶۷)

«... این چنین خداوند اعمالشان را برایشان به صورت حسرت‌ها مجسم می‌سازد و ایشان هرگز از آتش بیرون نخواهند شد!»

نعمت و عذاب عقلی که عارض بر نفس می‌شوند، به خاطر تجردش و تخلفش به اخلاق و ملکات فاضله یا رذیله و یا به خاطر احوال خوب و بدی که کسب کرده باشد، این احوال و ملکات در نفس صورتی نیکو و یا قبیح ایجاد می‌کند. نفس سعیده از آن صورت نیکو متنعم و نفس شقیه از آن صورت قبیح متألم می‌شود.

در صورتی که این صورت‌ها در نفس رسوخ نکرده باشد و صوری ناسازگار با ذات نفس باشد، به زودی زایل می‌گردد، برای این که عقل برای ناسازگاری دوام و اکثریت نمی‌بیند و قسر و فشار و زور و ناسازگاری محکوم به زوال است.

(پس اگر ذات نفس سعید باشد، صورت‌های رذیله و زشت دیر یا زود از آن زایل می‌گردد و اگر ذات نفس شقی باشد، صورت‌های نیکو و جمیل که در آن نقش بسته، به زودی زایل می‌شود) و نفس خودش می‌ماند و آن سعادت و شقاوت ذاتی‌اش.

## ۱ - سعادت و شقاوت ذاتی نفس و تغییرات آن

اگر نفس مؤمن به خاطر گناهیانی صورت‌های زشتی به خود گرفت، سرانجام آن صورت‌ها از بین می‌رود، چون با ذات نفس سازگار نیست، همچنان که نفس کافر که ذاتا شقی است، اگر به خاطر تکرار کارهایی صالح صور حسنه‌ای به خود گرفت، آن صور بالاخره از نفس زایل می‌شود، چون محیط نفس با آن سازگار نیست و همه این مطالب در آن صورت که گفتیم صورت‌ها رسوخ نکرده باشد، روشن است و اما در صورتی که صورت‌های عارضی بر

نفس، در نفس رسوخ کرده باشد و در نتیجه صورت جدیدی و نوعیت تازه‌ای به نفس داده باشد، مثلاً او را که انسان بود و دارای صورت انسانی بود، بخیل کند، که چنین انسانی که نوع جدیدی از انسانیت است، همان‌طور که ناطقه وقتی با جنس حیوان ضمیمه شود، يك نوع حیوان درست می‌کند که نامش انسان است.

## ۲- نفس انسانی و تطابق آن با گناه

هر گناهی که از انسان صادر شود، در صورتی که نفس او سعیده باشد و با گناه سنخیت نداشته باشد و خلاصه، عوامل خارجی گناه را به گردنش گذاشته باشد، در چنین صورتی وبال و عذاب آن گناهان را می‌چشد و پاک می‌شود و از عذاب نجات می‌یابد و در صورتی که نفس او شقی باشد و با گناه سنخیت داشته باشد در این صورت هر چند که هر چه از چنین نفسی سر می‌زند، چون نفس او نفسی گناه دوست است، لذا چنین نفسی دائماً در عذاب خواهد ماند.

## ۳- تغییرپذیری نفس برای پذیرش عذاب دائمی

مَثَل انسانی که دائماً گرفتار و معذب به لوازم ملکات خویش است به وجهی مَثَل کسی است که به مرض مالیخولیا و یا مرض کابوس دائمی مبتلا شده، که دائماً صورتهایی هول‌انگیز و وحشت‌آور و زشت از قوه خیالی‌اش سر می‌زند، چنین کسی همواره از آن صورتهای فرار می‌کند و با آن‌ها در ستیز و در عذاب است، با این که خود او این صورتهای را درست می‌کند و صدور آن از نفسش به فشاری از خارج نیست و کسی این صورتهای را در نفس او مجسم نکرده، بلکه کار کار نفس اوست و هرچند این صورتهای با طبع مریض او سازگار نیست و از این جهت که خودش پدیدآورنده آن صورتهاست، متألم و ناراحت نیست و لکن هر چه باشد بالاخره از آن صورتهای رنج می‌برد و از آن‌ها می‌گریزد.

مگر عذاب غیر آن چیزی است، که انسان قبل از ابتلاء به آن از آن می‌گریزد؟ و بعد از آن که بدان مبتلا شد، در جستجوی خلاصی از آن برمی‌آید؟

این تعریف و مثال بر آن امور زشت و صورتهای غیرجمیل که انسان شقی در دار آخرتش با آن‌ها روبرو می‌شود صدق می‌کند.

عذاب جاودانه و انقطاع‌ناپذیر، از انسان شقی، خود شقاوت و بدبختی ذاتی اوست و کسی او را بدان مبتلا نکرده است.

## ۴- تغییر پذیری نفس برای پذیرش عذاب اختیاری

عذاب خالد اثر و خاصیت آن صورت نوعی شقاوت باری است، که نفس انسان شقی به



خود گرفته (و او را نوع مخصوصی از انسان‌ها کرده، همان‌طور که گاو نمی‌تواند روزی غیر گاو شود)، این نوع انسان هم نمی‌تواند نوع دیگری شود، چون تصور ما از چنین نفسی بعد از آن است که نخست به اختیار خود گنا‌هایی مرتکب شد و سپس به دنبال آن گنا‌هان احوالی پی در پی در نفس او پدید آمد و به دنبالش استعداد شدیدی در ذات نفس پیدا شد.

همین شدت یافتن استعداد نفس، علتی است که در تمامی حوادث باعث می‌شود صورتی متناسب با سنخ آن استعداد در نفس پدید بی‌آورد.

در نتیجه همان‌طور، که بعد از انسان شدن نان و گوشت و میوه و عناصر و مواد دیگری که انسان مرکب از آن است، دیگر صحیح نیست بپرسیم چرا این مرکب شعور پیدا کرده و چرا و صدها چراى دیگر، برای این که پاسخ از همه این سؤالات يك کلمه است و آن این است که چون انسان شده است. همچنین در موضوع بحث ما صحیح نیست بپرسیم چرا شقاوت دست از یقه او برنمی‌دارد و دائما آثار شقاوت از آن سر می‌زند، که یکی از آن آثار، عذاب جاودان است، چون جواب همه این‌ها این است که چون او به دست خود و به اختیار خود، خود را شقی ساخت، یعنی انسانی خاص کرد که شقاوت لازمه وجود اوست.

## ۵- استعداد نفس برای کسب رحمت الهی

«رحمت» در خدای تعالی به معنای رحمت در ما انسان‌ها نیست، زیرا رحمت در ما (به خاطر داشتن اعضای چون قلب و اعصاب و هر عضو دیگر که در حال رحمت عکس‌العمل نشان می‌دهد،) به معنای رقت قلب، اشفاق و تأثر باطنی است. و خدای تعالی منزله از ماده است.

بلکه رحمت خدای تعالی به معنای عطیه و افاضه است، افاضه آن‌چه که مناسب با استعداد تام مخلوق است، مخلوقی که به خاطر به دست آوردن استعداد تام، قابلیت و ظرفیت افاضه خدا را یافته است.

مستعد وقتی استعدادش به حد کمال و تمام رسید، دوستدار آن چیزی می‌شود که استعداد دریافت آن را پیدا کرده، و آن را با زبان استعداد طلب می‌کند، و خداوند هم آن‌چه را می‌طلبد و درخواست می‌کند به او افاضه می‌فرماید.

از سوی دیگر این را می‌دانیم، که رحمت خدا دو نوع است: «رحمت عام» که عبارت است از همین افاضه چیزی که موجود استعداد آن را یافته و مشتاقش شده و در صراط وجود و تکونش بدان محتاج گشته است. «رحمت خاص» که عبارت است از افاضه و اعطاء خصوص آن چیزهایی که موجود در صراط هدایتش به سوی توحید و سعادت قرب، بدان محتاج است و نیز افاضه و اعطای خصوص آن چیزهایی که انسان مستعد برای شقاوت، آن هم مستعد به استعداد شدیدی و تام، محتاج به آن شده و آن عبارت است از رسیدن شقاوتش به حد کمال و به حد صورت نوعی، پس، دادن چنین صورت نوعی که اثرش عذاب دائمی است، منافات با

رحمت عمومی خدا ندارد، بلکه این خود یکی از مصادیق آن رحمت است. ولی با رحمت خاص او منافات دارد. نفس شقی قابل دریافت آن نیست. معنی ندارد، که آن رحمت شامل کسی شود که از صراط آن به کلى خارج است. (1)

۱- میزان ج ۲، ص ۳۸۰ تا ۳۸۴. (بحث فلسفی ذیل آیه ۱۶۸ سوره بقره).

## دخالت مشیت الهی در تغییر استعدادهاى نفسانى انسان

« وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...! » (۵۳ / یوسف)

« من خویش را مبرا نمی‌کنم، چه نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد، مگر آن را که پروردگارم رحم کند، که پروردگار من آمرزگار و رحیم است! »

نفس بسیار وادارنده به سوء و زشتی است و بالطبع انسان را به سوی مشتتهایش که همان سینات و گناهان بسیار و گوناگون است، دعوت می‌نماید. پس این خود از نادانی است که انسان نفس را از میل به شهوات و بدی‌ها تبرئه کند و اگر انسانی از دستورات و دعوت نفس به سوی زشتی‌ها و شرور سرپیچی کند، رحمت خدایی دستگیرش شده و او را از پلیدی‌ها منصرف و به سوی عمل صالح موفق نموده است.

انجام کارهای نیک هم که به توفیقی از ناحیه خدای سبحان است، از کارهای نفس است و چنین نیست که آدمی آن‌ها را به طور اجبار از ناحیه خداوند انجام دهد.

اجتناب (یوسف علیه‌السلام) از خیانت، رحمتی از ناحیه پروردگارش بود. در آیه، غفاریت خدای را هم بر رحمت او اضافه کرده، برای این که مغفرت، نواقص و معایب را که لازمه طبع بشری است، مستور می‌کند و رحمت نیکی‌ها و صفات جمیله را نمایان می‌سازد.

مغفرت الهی همچنان که گناهان و آثار آن را محو می‌کند، همچنین نقایص و آثار نقایص را هم از بین می‌برد:

« ... فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - وَ هُرَّكَ نَاجِرٌ بَاشِدٌ، نَه مَتَجَاوَزُ وَ يَا أَفْرَاطُ كَارٌ، كُنَّاهِي بَرَّ اَو نِيَسْتِ، پَرُورِدْكَارُ تَو اَمْرَزْكَارُ وَ رَحِيم اَسْت! » (173 / بقره)

۱- میزان ج ۲۲، ص ۲۹.

## تأثیر اعمال در نفس انسان

« كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ! » (۱۴ / مطففين)

« گناهان مانند زنگی و غباری شد، که روی جلای دل‌های آن‌ها را گرفت و آن دل‌ها را از تشخیص خیر و شر کور کرد! »

این زنگ بودن گناهان بر روی دل‌های آنان، عبارت شد از حائل شدن گناهان بین دل‌ها و بین تشخیص حق آن طور که هست.

از این آیه شریفه سه نکته استفاده می‌شود:

اول - این که اعمال زشت نقش و صورتی به نفس می‌دهد و نفس آدمی را به آن صورت درمی‌آورد.

دوم - این که این نقوش و صورت‌ها مانع آن است، که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند و میان آن و درک حق حائل می‌شود.

سوم - این که نفس آدمی به حسب طبع اولیش صفا و جلایی دارد، که با داشتن آن حق را آن طور که هست درک می‌کند و آن را از باطل و نیز تقوی را از فجور تمیز می‌دهد. (1)

۱- میزان ج ۴۰، ص ۱۲۱.

## اعمال محفوظ در نفس و شکل واقعی آن

«... وَ لَکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ!» (۲۲۵ / بقره)

« و لکن شما را به آنچه دل‌هایتان کسب کرده مؤاخذه می‌کند! »

خدای تعالی بعد از بیان رابطه بین عمل و جزا در آیات سوره رعد، درباره این که این رابطه به قلب سرایت کرده و قلب در اثر عمل حالت و هیئت مخصوص به خود می‌گیرد، اشاره نموده و می‌فرماید:

«... وَ لَکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ - و لکن شما را به آنچه دل‌هایتان کسب کرده مؤاخذه می‌کند!» (۲۲۵ / بقره) و نیز:

«... وَ اِنْ تُبْذُوا مَا فِیْ اَنْفُسِکُمْ اَوْ تُخْفَوْهُ یَحْاسِبْکُمْ بِهِنَّ اللّٰهُ - چه اظهار کنید آنچه را که در دل‌هایتان هست و چه نهان دارید خداوند شما را به همان محاسبه می‌کند!» (۲۸۴ / بقره)

در این معنی آیات زیاد دیگری است، که از آن‌ها برمی‌آید جمیع آثار مترتب بر اعمال از ثواب و عقاب همه در حقیقت مترتب بر حالاتی است، که دل‌ها از راه عمل کسب می‌کنند و اعمال تنها و تنها واسطه این ترتبند.

آن‌گاه در آیات دیگری بیان می‌کند، که آن جزایی که مردم در برابر عمل خود به زودی

مواجه با آن می‌شوند، در حقیقت همان عمل ایشان است و چنان نیست که خدای تعالی مانند مجتمعات بشری عملی را در نظر گرفته و جزای معینی را ردیف آن قراردادده و به جعل و قرارداد این را اثر آن کرده باشد.

بلکه محفوظ ماندن عمل نزد خدای تعالی به محفوظ ماندن نفس عامل است و اثر عمل در نفس عامل چنان محفوظ است، تا آن که در روز آزمایش سرایر آن را اظهار نماید.

« روزی که هر نفسی کرده‌های نیک و بد خود را حاضر می‌یابد! » (۳۰ / آل عمران) (1)

۱- میزان ج ۱۲، ص ۲۹۸. (ذیل آیات ۱۱۶ - ۱۳۰ سوره مائده).

## تأثیر روانی مکر در انسان

«...وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ...! » (۴۳ / فاطر)

«...و مکر به جز به اهل مکر بر نمی‌گردد...! »

مکر به معنای آن است، که با حيله شخصی را از هدفی که دارد منصرف کنی و این دو جور می‌شود: یکی به نحو پسندیده، مثل این که بخواهی با حيله او را به کار نیک واداری و چنین مکاری به خدا هم نسبت داده می‌شود: «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ! » (۳۰ / انفال)

دوم این که بخواهی، با حيله او را به کار زشت وادار کنی، که در این آیه شریفه می‌فرماید - مکر بد نازل نمی‌شود و نمی‌رسد مگر به صاحبش و در غیر خود او مستقر نمی‌شود. برای این که هر چند مکر بد، بسا می‌شود که به شخص مکر شده صدمه‌ای وارد می‌آورد، ولکن چیزی نمی‌گذرد که از او زائل می‌شود و دوام نمی‌آورد، ولی اثر زشت آن بدان جهت که مکر سینه است، در نفس مکر کننده باقی می‌ماند و چیزی نمی‌گذرد که آن اثر ظاهر گشته و گریبانش را می‌گیرد، حال یا در دنیا و یا در آخرت!! (1)

۱- میزان ج ۳۳، ص ۹۲.

## فصل سوم

## سیر و سلوک در نفس مؤمن

## حرکت غیراختیاری انسان در نفس خود

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...! » (۱۰۵ / مائده)

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد نفستان...! »

طریق آدمی به سوی پروردگارش همان نفس اوست و خدای سبحان غایت هدف و منتهای سیر اوست.

این طریق مانند راه‌های دیگر اختیاری نیست و اصولاً برای این طریق نظیری نیست تا کسی از آن دو یکی را انتخاب و اختیار کند، بلکه این طریق همان‌گونه که از آیه شریفه « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ - هان ای انسان تو کوشا و ساعی برای رسیدن به پروردگار خویشی، پس به جزای سعی خود خواهی رسید! » (۶ / انشقاق) استفاده می‌شود. طریقی است اضطراری و چاره‌ای جز پیمودن آن نیست. طریقی است که مؤمن و کافر، آگاه و غافل، خلاصه همه و همه در آن شرکت دارند.

این حقیقت، حقیقتی خارجی و مانند سایر حقایق تکوینی، ثابت و لایتغیر است و علم اشخاص و جهلشان در بود و نبود آن دخالت ندارد، لکن التفات و توجهشان هم بی‌اثر در عمل آنان نیست، بلکه تأثیر بارزی در عمل آن‌ها دارد. معلوم است که یگانه مربی نفس انسان همان عمل اوست. عمل است، که نفس را مطابق سنخ خود بار می‌آورد. عمل است که اگر با واقع و نفس‌الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بود مطابقت و سازگاری داشته باشد و نفسی با چنین عملی استکمال کند، نفسی سعید و نیک‌بخت بوده و پاداش تمامی زحماتی را که متحمل شده و نتیجه همه مساعی‌اش را درمی‌یابد و در این راه خسران و ضرری نمی‌بیند. (۱)

## سلوک در نفس مؤمن

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...! » (۱۰۶ / مائده)

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد نفستان...! »

از این که با جمله « **عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ!** » مؤمنین را امر به پرداختن به نفس خود نمود، به خوبی فهمیده می‌شود:

که راهی که به سلوک آن امر فرموده همان نفس مؤمن است، زیرا وقتی گفته می‌شود - زنهار راه را گم مکن - معنی آن نگهداری خود راه است، نه جدا نشدن از راهروان. در این جا هم که می‌فرماید: زنهار نفسهایتان را از دست ندهید، معلوم می‌شود نفس‌ها همان راه هستند نه راهرو!

مقصود این است، که ملازمت کنید نفس خود را از جهت این که نفس شما راه هدایت شماست نه از جهت این که نفس یکی از رهروان راه هدایت است، به عبارت دیگر اگر خدای تعالی مؤمنین را در مقام تحریک به حفظ راه هدایت امر می‌کند، به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود - نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک کند.

بنابراین، نفس مؤمن طریق و خط سیری است، که منتهی به پروردگار می‌شود. نفس مؤمن راه هدایت اوست، راهی است که او را به سعادتش می‌رساند. (1)

۱- المیزان - ج ۱۱، ص ۲۸۰.

## حرکت نفس انسانی و مقصد نهایی آن

انسان در مسیر زندگی‌اش اگر چه به هر نقطه‌ای امتداد داشته باشد، هیچ همی جز خیر و سعادت زندگی خویش ندارد، اگر چه منافع و عوائد کارش به ظاهر عاید دیگران شود.

خدای تعالی فرماید:

« **إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا - اِذَا نَفْسٌ خَدَّتْ نَفْسًا سَاءَ مَا يَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَوْ حَسْبُكَ أَنْتَ يَا حَمِيلُ الْأَعْنَابِ...!** » (7 / اسراء)

از آیات استفاده می‌شود، که طریق انسان به سوی خداوند همان نفس انسان است، زیرا جز خود انسان چیز دیگری نیست، که طریق انسان باشد، همین خود اوست که دارای تطوراتی گوناگون و درجات و مراحل است مختلف، روزی جنین، روزی کودک، وقتی جوان و زمانی پیر می‌شود و پس از آن در عالم برزخ ادامه حیات می‌دهد، و روزی در قیامت و

پس از آن در بهشت و یا در دوزخ به سر می‌برد. خلاصه این است آن مسافتی که هر انسان از بدو وجود تا انتهای سیرش که « **وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى!** » (۴۲ / نجم) و قرب به ساحت مقدس باری تعالی است، آن مسافت را می‌پیماید.

و همین انسان است، که در این خط سیر به هیچ جای قدم نمی‌گذارد و هیچ راه تاریک و روشنی را نمی‌پیماید، مگر این که همه آن‌ها توأم است با اعمال قلبی که عبارت‌اند از: اعتقادات و امور قلبی دیگر، و همچنین توأم است، با اعمالی بدنی یا صالح و یا غیر صالح، اعمالی که اثرش چه خوب و چه بد توشه فردای اوست. (۱)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۲۸۲ .

## سیر در نفس و حق معرفت الهی

« **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ...!** » (۵۳ / فصلت)

« **به زودی نشان‌شان می‌دهیم، آیات آفاقی خود را و آیاتی، که در نفس خود آن‌ها داریم...!** »

نفس انسانی کارهایش، جز در خودش انجام نمی‌شود. چیزی نیست که او را از خودش بیرون و جدا سازد. او جز سیر قهری و اضطراری و به عبارت دیگر فطری درباره مسیر خود کاری ندارد.

او از هر چیزی که بر حسب ظاهر با آن اختلاط و اجتماع دارد، جدا و بیگانه است، مگر از پروردگار خود، چه او محیط است به باطن و ظاهر نفس و به هر چیزی که با نفس است.

روی این حساب انسان مشاهده می‌کند و درمی‌یابد که نفسش اگر چه در ظاهر با مردم است، لکن در واقع دائما با پروردگار خود در خلوت است. این جاست که از هر چیزی منصرف و منقطع شده و به سوی خدای خود متوجه می‌شود و هر چیزی را از یاد برده و تنها به یاد خدایش درمی‌آید. این جاست که دیگر چیزی بین او و خدایش حجاب و ستره نمی‌شود.

این است، همان حق معرفتی که برای آدمیان میسور و ممکن دانسته شده است و سزاوار است نام آن را - خدا را به خدا شناختن - نهاد. (۱)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۲۹۳ .

## مراقبت از نفس

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِإِعْدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ...! » (۱۸ / حشر)

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بپرهیزید از خدا، باید هر نفسی مراقب باشد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است، بپرهیزید از خدا...! »

در آیه فوق دستور می‌دهد، نفس را زیر نظر گرفته و عملیات صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست - و بهترین توشه تقوی است - تحت مراقبت قرار دهند، زیرا برای نفس، امروز و فردایی است. و نفس هر آنی در حرکت و در طی مسافت است و منتهای سیرش خدای سبحان است چه نزد اوست، حسن ثواب یعنی بهشت.

بنابراین، بر انسان است، که این راه را ادامه داده و همواره به یاد خدای خود باشد و لحظه‌ای فراموشش نکند، چه خدای سبحان غایت و هدف است و انسان عاقل هدف را از یاد نمی‌برد، زیرا می‌داند که فراموش کردن هدف باعث از یاد بردن راه است. روی این حساب اگر کسی خدای خود را فراموش کند، خود را هم فراموش کرده و در نتیجه برای روز واپسین خود زاد و توشه‌ای که مایه زندگیش باشد، نیندوخته است و این همان هلاکت است.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی فرمود: « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ - یعنی هر که خود را شناخت خدای خود را شناخت! »<sup>(۱)</sup>

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۲۸۱ .



## فصل چهارم

## معرفت النفس

## معرفت نفس یا شناخت شهودی انسان

« سَتْرِيهِمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ...! » ( ۵۳ / فصلت)

« به زودی نشانشان می‌دهیم آیات آفاقی خود را و آیاتی را که در نفس خود آن‌ها داریم، تا این که برایشان روشن شود که پروردگار حق است...! »

نظر و سیر در آیات انفسی و آفاقی و در نتیجه آن به خدای سبحان آشنا شدن، از نظر این که حیات ابدی انسانی را در نظر مجسم می‌سازد و نیز از نظر این که این حیات بستگی تمام به توحید و نبوت و معاد دارد، از این رو آدمی را به تمسک به دین حق و شریعت الهی هدایت می‌نماید و در این هدایت هر دو طریق یعنی سیر از طریق آفاق و از طریق انفس مؤثر و در راهنمایی به دین و ایمان و تقوی هر دو شریک و هر دو نافع‌اند، ولی نظر و سیر در آیات نفس نافع‌تر است، زیرا این سیر از اطلاع ذات بر نفس و قوا و ادوات روحی و جسمی و عوارض آن از اعتدال و افراط و تفریط در کار و همچنین ملکات فاضله و رذیله و احوال پسندیده و ناپسندی که مقارن با آن است خالی نیست و معلوم است که اشتغال آدمی به معرفت این‌گونه امور و باور داشتن به لوازم آن از قبیل امن یا خطر، سعادت یا شقاوت، درد یا درمان آدمی را از يك موقف نزدیکی به گوش دل می‌رساند و وقتی آدمی به دردهای روحی خود و درمان آن واقف شد به اصلاح آن‌چه فاسد شده و به التزام به آن‌چه صحیح است می‌پردازد، به خلاف سیر در آیات آفاقی که ندایش به این نزدیکی نیست و این معانی را از راهی دور به گوش دل می‌رساند.

نظر در آیات آفاقی و معرفت حاصله از آن، نظر و معرفتی است فکری و علمی است حصولی، به خلاف نظر در نفس و قوای آن و اطوار وجودی آن و معرفتی که خود از تجلیات و آثار آن است، که نظر در آن‌ها نظری است شهودی و علمی است حضوری، علم عارف است به نفس خود. این علم از قبیل مشاهده و عیان است.

وقتی انسان مشغول مطالعه و سیر در آیات نفس خود شود و ببیند، چگونه به پروردگار خویش

احتیاج دارد و چطور در تمامی اطوار و همه شوون زندگی اش نیازمندی‌هایی دارد، آن‌گاه به حقیقت عجیبی برمی‌خورد، چه می‌بیند نفسش وابسته و مربوط به عظمت و کبریا و وجود و حیات و علم و قدرت و شنوایی و بینایی و اراده و محبت دیگری است.

و جمیع صفات و افعال نفسش قطره‌ای است، از دریایی بیکران و خوشه‌ای است از خرمی بی‌پایان، مخزنی که در بها و روشنی و جمال و جلال و کمال وجود و حیات و قدرت و سایر کمالات غیرمتناهی است. (1)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۲۹۰.

## شناخت عوامانه از «من» انسانی

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسِكُمْ...! » (۱۰۵ / مائده)

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد نفستان...! »

تا آن‌جا که می‌دانیم و تاریخ بشری نشان می‌دهد، همواره به زبان انسان حتی به زبان انسان اولی در خلال گفتگوهایش کلمه «من - خودم» جاری می‌شده و مسلماً با این کلمه حکایت از حقیقتی از حقایق خارجی این عالم می‌کرده‌اند.

یقیناً می‌فهمیده‌اند، که چه می‌گویند و از این کلمه چه حقیقتی را می‌خواهند. چیزی که هست چون مردمی مادی و نظرهایشان کوتاه و بیشتر سر و کارشان با حوائج جسمانی و بدنی خود بوده از این رو همین پرداختن مداوم به رفع حوائج مادی خود باعث شد، که از معنی واقعی این کلمه غفلت ورزیده و مانعشان شد از این که لحظه‌ای به خود آمده و درباره معنایی که کلمات «من - خودم» و امثال آنرا حکایت می‌کنند تعمق و دقت به عمل آورند و چه بسا وادارشان می‌کرده که خیال کنند معنای این کلمات همان بدن مادی آنان است.

اگر سرگرمی به کار بدن، عوام مردم را از درک حقیقت نفس غافل ساخته منافات ندارد، به این که مردانی ممتاز از نظر این که انسانند - نه از نظر این که دارای تنی خاکی و نیازمند به هزاران شرایط مادی اند - از کلمه «من» معنای دیگری ادراک کنند و در آن درک هم خطا نکنند.

در این مطلب جای شبهه نیست که انسان در جمیع آنات وجود خود حقیقتی غیر خارج از خود به نام - من - مشاهده می‌کند، که اگر دقت کند به یقین خواهد دید، که آن چیز برخلاف محسوسات مادی او حقیقی است که مانند امور جسمانی دستخوش تغییر و در معرض تقسیم و پذیرای اقتران به زمان و مکان نیست و نیز می‌یابد که آن حقیقت غیر این بدن مادی است.

نفس امری است، که هیچ سنخیت با ماده و مادیات ندارد. برای این که خاصیت نفس و

اثر آن غیر خواص و آثار مادیات است. (1)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۳۰۳.

## تأثیر حوادث در توجه به نفس

افراد عادی انسان همه همشان مصروف حوائج مادی از قبیل غذا و مسکن و لباس است، لکن حوادث مختلفی که گاه‌گاه در خلال ایام زندگی بر او هجوم می‌آورد، او را از غیر خود منصرف و به خود متوجه می‌سازد. حوادث تکان‌دهنده نظیر ترس و وحشت شدید و مسرت فوق‌العاده و محبت مفرط و اضطراب شدید و امثال این‌ها در این معنا تأثیر به‌سزایی دارند.

همچنین سایر عوامل و پیش‌آمدهایی که چه بسا یکی از آن‌ها باعث شود، پاره‌ای از حقایق را که حواس ظاهری و فکر خالی هیچ‌گاه نمی‌تواند، آن‌ها را درک نماید در برابر آدمی مجسم و محسوس نماید. نتیجتاً در حال خواب و یا بین خواب و بیداری امور مختلفی را از وقایع گذشته و یا حوادث آینده و یا خفایایی را که دست حواس دیگران بدان نمی‌رسد، احساس کند و چه بسا اگر اراده آدمی با ایمانی کامل و یقینی محکم و اذعانی جازم جفت و توأم شود، کارهایی کند که اشخاص متعارف از آن عاجز باشند و اسباب عادی نتوانند انسان را به چنین نتایجی هدایت کنند.

چیزی که اشاره بدان در این جا اهمیت دارد، این است که این‌گونه امور اموری هستند که در وقوعشان حاجت دارند، به این که نفس از هر چیزی که از خود خارج است و مخصوصاً از لذایذ جسمانی منصرف شده و لحظه‌ای به خود متوجه شود و لذا می‌بینیم در باب ریاضت نفس با این که دارای انواع مختلف و بی‌شماری است، معذک در همه آن‌ها اجمالاً مخالفت با نفس و آن را از امور خارج از خود پرهیز دادن اساس کار به شمار می‌رود.

این نیست مگر برای این که فرو رفتن نفس در خواسته‌ها و شهوات خویش، او را از پرداختن به خود منصرف ساخته و به شهوات و امور خارج از خود راهنمایی می‌کند و در نتیجه نیروی شگرف نفس را که باید صرف یک کار - اصلاح خود - شود در آن شهوات تقسیم و پراکنده نموده و آن را از اصلاح خویش بازداشته و سرگرم شهواتش می‌کند. (1)

۱- المیزان ج 11، ص ۳۰۶. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

## توجه موقت و توجه مستمر به نفس

عواملی که آدمی را به آثار نفسانی دعوت می‌کند، همان‌طوری که برای بعضی از افراد به طور موقت و زمانی کوتاه میسر می‌شود، همان‌طور ممکن است برای افراد دیگری این توفیق به طور مستمر و یا زمانی طولانی دست دهد. چه بسا اشخاصی از اهل زهد که ما خود دیده‌ایم، کارشان به جایی رسیده که نسبت به لذاند مادی و مشتتهای فانی دنیای فانی زهد ورزیده جز ریاضت دادن به نفس و اشتغال به سلوک طریق باطن هم دیگری ندارند و نیز جای شك نیست که این اشتغال به نفس کار تازه‌ای نیست، زیرا ادله نقلی و همچنین اعتبارات عقلی دلالت دارند، بر این که این عمل از سنن بشریت است و از دیر زمانی در میان افراد بشر رواج داشته و هر چه ما به عقب برگردیم و تاریخ بشریت را ورق بزنیم باز مسئله ریاضت به چشم می‌خورد و می‌فهمیم مثل این که این عمل از سنن لازم انسانیت بوده است، حتی در قدیمی‌ترین عهدی که بنابر عقیده ما انسان در زمین مسکن گرفته در بین بشر رایج بوده است. (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۰۸. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مانده).

## توجه به نفس و سیر و سلوک روحانی در جوامع تاریخی و مذهبی

### بحث تاریخی و مذهبی

اگر ما در ملل و ادیان مانند، برهمنی و بودائی و ستاره‌پرستی و مانی و مجوسی و یهودی و مسیحیت و اسلام دقت به عمل آوریم، خواهیم دید که برای این امر مهم یعنی به دست آوردن معرفت نفس و تحصیل آثار آن، نهضت‌های عمیق و ریشه‌دار بوده است و لو این که این رغبت و نهضت به يك صورت نبوده، بلکه از جهت اوصاف و کیفیت تلقین و تقویم مختلف بوده‌اند، الا این که همه آن‌ها دعوت تزکیه نفس را داشته‌اند. ذیلاً مختصری از شرح آن بیان می‌شود:

### 1- برهمنی:

برهمنی که مذهب هند قدیم بوده است، گو این که در توحید و نبوت با ادیان صاحب کتاب مخالف است، لکن همین کیش هم مردم و مخصوصاً خود براهمه را دعوت به تزکیه نفس و تطهیر باطن می‌کرده است.

اما سایر مذاهب که هندی‌ها دارند، از قبیل جوکیه که اصحاب نفس و اوهمند و

اصحاب روحانیت و اصحاب حکمت و دیگران، برای هر يك از این طوایف نیز ریاضت‌ها و اعمال شاقه مخصوصی هست. هیچ‌کدام از این‌ها از يك نحوه گوشه‌گیری و تحریم لذایذ شهوانی و جلوگیری نفس از تمتع از آن، خالی نیستند.

## 2 - بودائی:

بودائیان نیز بنای مذهبشان بر تهذیب نفس و مخالفت هوای نفسانی و تحریم لذایذ بر نفس به منظور رسیدن به حقیقت معرفت است، خود بودا در زندگی‌اش همین طریقه را سلوک می‌کرده است.

## 3 - ستاره پرستان:

«صابنون» طایفه‌ای هستند، که قائل به روحانیات و بت‌های آن‌ها هستند. اینان نیز گر چه امر نبوت را انکار کرده‌اند، الاً این که در طریق رسیدن به کمال معرفت نفس راه‌هایی دارند، که خیلی با طریق براهمه و بودائیان تفاوت ندارد. این صابنون نیز گرچه در بین خود اختلافاتی درباره عقاید عمومی مربوط به مسئله خلق و ایجاد دارند، لکن در باب وجوب ریاضت دادن به نفس برای رسیدن به کمال معرفت و به سعادت این نشئه همگی متفقند.

## 4 - پیروان مانی:

پیروان مانی از ثنوی‌ها (مشرکین دو خدائی) نیز اساس مذهبشان بر این پایه است، که نفس از عالم نور علوی است و در این دام‌های مادی یعنی بدن منزل گزیده و از آن مقام بلند به این درجه پست هبوط نموده است و وقتی می‌توان به سعادت و کمال رسید که یا به اختیار خود و به وسیله ریاضت دادن به نفس و یا بدون اختیار یعنی به مرگ طبیعی این دام ظلمانی را شکسته از قفس خاکی به ساحت نور پرواز نماید.

## 5 - ادیان صاحب کتاب:

و اما اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مجوس، اینان نیز کتاب‌های مقدسشان یعنی عهد عتیق و عهد جدید و آوستا، از دعوت به اصلاح و تهذیب نفس و مخالفت با هواهای آن پر است. مخصوصاً عهد قدیم و جدید که همواره زهد در دنیا و اشتغال به تطهیر باطن را توصیه می‌کنند و لایزال در این ملت مخصوصاً در نصاری در هر قرن عده کثیری از زهاد و تارکین دنیا در مقام تربیت دادن به نفس خود از مردم کناره‌گیری می‌کنند، به طوری که مسئله رهبانیت یکی از سنن متبوعه آن‌هاست و داستان رهبانیت ایشان را قرآن کریم هم ذکر کرده و فرموده است:

«... رهبانیتی که نصاری آن را بدعت کرده و ما دستوری به آنان ندادیم، مگر تحصیل خشنودی خدا، پس رعایت نکردند، آن‌طور که جا داشت رعایت کنند...!» (۲۷/حدید)

و درباره عابدها و تارکین دنیای یهود هم فرموده:

«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ -  
یکسان نیستند، از اهل کتاب گروهی که ایستاده و پایدارند، تا آیات خدا را شبانگاه  
تلاوت کنند و آن‌ها ایند که به درگاه خدا سجده می‌برند!» (۱۱۳ / آل عمران)

## 6 - مرتاضان:

فرق مختلف مرتاضین، کسانی که دارای عملیات شگفت‌آوری هستند؛ مانند ساحران  
اهل سیمیا و اصحاب طلسمات و آن‌هایی که دارای تسخیر ارواح و تسخیر جن و تسخیر  
روحانیت حروف و کواکب و غیر آن هستند و آنان که به احضار و تسخیر نفوس پرداخته‌اند،  
گرچه برای هر کدامشان ریاضت‌های عجیب مخصوصی است و لکن نتیجه نوع آن‌ها  
همان تسلط بر نفس است.

خلاصه آن‌چه گفته شد این است که هدف نهایی جمیع ارباب ادیان و مذاهب و صاحبان  
اعمال مخصوص همانا تهذیب نفس است به وسیله ترك هواها و اشتغال به تطهیر آن از  
اخلاق نکوهیده و احوالی که با هدف مناسب و سازگار نیست. (۱)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۳۰۹. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مانده).

## توجه به نفس و انگیزه‌های آن

انسان در جمیع موافقی که اعمالی را به منظور تربیت نفس و انصراف آن از امور  
خارجی و تفنن در لذات مادی و برای این که نفس را به خودش متوجه و منصرف سازد انجام  
می‌دهد، یا به این منظور انجام می‌دهد، که آثار نفس و خواص آن را که با اسباب و عوامل  
طبیعی به دست نمی‌آید تحصیل کند، در همه این‌ها غرضش جز این نیست، که می‌خواهد نفس  
را از علل و اسباب خارجی مأیوس سازد و از او می‌خواهد که مستقلاً و بدون استمداد از آن  
اسباب کاری را انجام دهد، که حتی با اسباب عادی و مادی هم انجام نمی‌گیرد. بنابراین يك  
انسان متدین که در دین خود - هر چه باشد - چنین فکر می‌کند، که یکی از وظایف واجب انسان  
این است، که برای خود سعادت حقیقی را اختیار نماید، یعنی اگر پیرو دینی است که معاد جزو  
عقاید آن است زندگی طیب آخرتی را و اگر مانند بت‌پرستی و تناسخی منکر معاد است، زندگی  
سعید دنیوی را که واجد همه خیرها و فاقد همه شرها باشد، به دست آورد.

این شخص می‌بیند، که چنین زندگی و سعادت را نمی‌تواند از راه عیاشی و بی‌بند و  
باری در تمتعات حیوانی تحصیل نماید، چه این‌ها آدمی را به آن مقصود نمی‌رسانند، پس  
ناگزیر باید هوای نفس را ترك گفته و تا اندازه‌ای از آزادی در هر چیزی که نفس هوسش کند  
دست بردارد و مجذوب یکی و یا چند سبب از اسباب‌هایی که مافوق سبب‌های مادی عادی است

بشود و نزد او تقرّب جوید و پیوندی با او برقرار سازد.

می‌بیند این تقرّب و اتصال وقتی دست می‌دهد، که در برابر او امر او خاضع باشد. این تسلیم و خضوع خود امری است، روحی و نفسانی که جز با اعمال و تروک جسمانی محفوظ نمی‌ماند.

این افعال و تروک همان دستورات عبادی دین مانند نماز و سایر مراسم عبادت و هر چیز دیگری است، که برگشتش به آن مراسم باشد.

معلوم است که برگشت همه این مراسم و این عبادات و مجاهدات به یک نوع اشتغال به امر نفس است، زیرا انسان فطرتاً احساس می‌کند، که هیچ واجبی را از دین انجام نمی‌دهد و هیچ حرامی را از دین ترک نمی‌کند، مگر برای همین جهت که نفسش از این راه منفع و تربیت شود.

انسان حتی برای یک لحظه از لحظات وجودش از مشاهده نفس و حضور ذات خود خالی نیست. مسلماً آدمی در این مشاهده و حضور خطا ندارد. اگر هم احیاناً دچار خطا شود، خطایش در طرز تفسیر است، که برحسب نظریه علمی و بحث فکری است. (1)

۱- المیزان ج ۱۱، ص ۳۱۴. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده)

## تربیت نفس و اراده

ادیان و مذاهب با همه اختلافی که در سنن و طریقه‌های خود دارند، اجمالاً جز اشتغال به امر نفس مقصد دیگری ندارند، چه این که خود متدینین به آن ادیان این معنا را بدانند یا ندانند. همچنین یک نفر از اصحاب ریاضت و مجاهده اگرچه به دینی نگرویده باشد و اصلاً راجع به این که نفسی هست، ایمان نداشته باشد باز از ریاضت مخصوصی که برای خود انتخاب کرده و با آن ریاضت می‌کشد، جز رسیدن به نتیجه‌ای که او را به آن وعده داده‌اند غرضی ندارد و آن نتیجه هم مربوط به اعمال و تروک نیست، چه بین آن و اعمال و تروک هیچ‌گونه ارتباط طبیعی یعنی ارتباطی که بین اسباب طبیعی و مسببات آن هست برقرار نیست، بلکه این ارتباط، ارتباطی است ارادی و غیرمادی که قائم است به شعور و اراده مرتاض، شعور و اراده‌ای که وقتی محفوظ می‌ماند، که مرتاض ریاضت خود را که رابطه بین نفس او و نتیجه است ترک نکند.

پس حقیقت ریاضتی که ذکر شد، عبارت است از تأیید نفس و تکمیل آن در شعور و اراده برای رسیدن به نتیجه مطلوب.

اثر ریاضت این است، که برای نفس حالتی حاصل شود که بفهمد می‌تواند مطلوب را

انجام دهد. وقتی ریاضت صحیح و تمام بود، نفس طوری می‌شود که اگر مطلوب را اراده کند حاصل می‌شود، حال یا به طور مطلق اراده کند و یا با شرایط خاص. (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۱۶. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

## ارتباط باطنی نفس با آثار عبادت و ریاضت

رکون و اعتماد به قدرت مطلقه الهی به هر درجه که در انسان بالغ شود، به همان اندازه اشیاء برایش رام و منقاد می‌شوند.

آثار دینی اعمال و عبادات و همچنین آثار ریاضت‌ها و مجاهدات چنان است، که بین آن‌ها و نفس انسانی روابط معنوی و باطنی برقرار شده و در حقیقت اشتغال به آن عبادات و ریاضات به هر مقدار که باشد، اشتغال به امر نفس است و اگر کسی گمان کند که آثار اخروی این عمل مانند، روح و ریحان و جنت و نعیم و یا آثار غریب دنیوی‌شان که هیچ یک از اسباب طبیعی نمی‌تواند آن آثار را نتیجه دهد، مانند تصرف در ادراکات نفوس و در انواع ارادات آن‌ها و تحریکات بی‌محرک و همچنین اطلاع بر مافی‌الضمیر و حوادث آینده و اتصال به روحانیات و ارواح و امثال این‌ها از امور غریب، تنها اثر اعمال و ریاضات هستند نه از آثار نفس و خلاصه چنین پندارد، که این رابطه سببی و مسببی رابطه‌ای است بین اسکلت ظاهری اعمال نامبرده و نتایج نامبرده، نه این که از آثار و شوون باطنی نفس باشد و یا خیال کند که حتی بین این آثار غریب و بین عمل هم رابطه‌ای نیست بلکه بدون هیچ رابطه و به صرف اتفاق این آثار دنبال آن اعمال موجود می‌شود، یا صرفاً به اراده پروردگار و بدون این که اثر خاص این اعمال باشد، دنبال آن اعمال موجود می‌شود، چنین کسی در حقیقت خود را گول زده است. (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۱۷. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

## تفاوت دین با عرفان و تصوف یا معرفت نفس

نباید اشتباه کرد، که دین عبارت است از عرفان و تصوف، یعنی معرفت‌النفس. زیرا چیزی که دین عهده‌دار آن است عبارتست از بیان این که برای انسان سعادت است حقیقی نه موهوم، و این سعادت را نمی‌توان به کف آورد، مگر به وسیله خضوع در برابر مافوق‌الطبیعه؛ و قناعت نکردن به تمتعات مادی.

ادیان هر چه باشند چه حق و چه باطل، به این خاطر به کار برده می‌شوند که مردم به آن وسیله تربیت شده و به سوی سعادت سوق داده شوند، سعادت که اصلاح نفس و تهذیب آن، مردم را به آن نوید داده و به سوی آن دعوت می‌کند، البته اصلاح و تهذیبی که مناسب با مطلوب باشد.



غرض از دین این است، که مردم خدای سبحان را بدون وساطت کسی - در مذهب حق - و یا به واسطه شفیعان و شرکاء - در مذهب باطل و شرک - بپرستند، چون سعادت انسانی و حیات طیبه او در آن است، حیات طیبه‌ای که انسان جز رسیدن بدان هدف نهائی دیگری ندارد، حیاتی که آدمی جز به وسیله نفسی پاک از پلیدی‌های تعلقات مادی و تمتعات بی قید و شرط حیوانی به آن نمی‌رسد.

چون این دعوت محتاج بود، به این که جزو دستورات خود اصلاح نفس و تطهیر آن را هم مندرج نماید، تا گرونده به دعوت و آن کسی که دین او را در دامن خود می‌پروراند مستعد برای پذیرفتن و تلبس به خیر و سعادت شود .

از این رو مسئله تهذیب نفس جزو برنامه دین شده و از لابلای احکام دین گاهی هم اسمی از این معنی به گوش می‌خورد، بنابراین اگر چه همان‌طور که گفتیم دین هم عرفان را به يك نحو استلزام، مستلزم می‌باشد، لکن نمی‌توان گفت دین همان معرفت‌النفس است، بلکه دین امری است و معرفت‌النفس امر دیگری است غیر آن.

و با این بیان روشن می‌شود، که طریقه‌های مختلف ریاضت و مجاهده‌ای که به منظور رسیدن به انواع مقاصد خارق‌العاده سلوک می‌شود، نیز غیر معرفت نفس‌اند، اگر چه بعضی به بعضی به يك نحو ارتباط داشته باشند.

عرفان نفس، اگر چه سلوکش به هر طریقی که فرض کنیم باشد، امری است که از دین گرفته شده است. ادیان با همه اختلاف و تشتتی که دارند، همه انشعاباتی هستند از يك دین ریشه‌داری که از فطرت انسانیت ریشه گرفته: یعنی دین توحید. (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۱۸. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

## دین فطری و انگیزه عرفان نفس

دین توحید، پدر ادیان، و ادیان حق و باطل فرزندان خلف و ناخلف این پدراند. این دین فطری داستان اعتبار دادنش به امر نفس از این قرار است، که می‌خواهد بدین وسیله سعادت انسانی‌ای را که به آن دعوت می‌کند، یعنی معرفت پروردگار را که در نظرش مطلوب نهائی است به‌وجود آورد. ذائقه دین راضی نیست، به این که مردم به امری سرگرم باشند، که هیچ مربوط به معرفت پروردگار و عبادت او نباشد.

دین که لحن گفتارش این است که:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - در نظر خدا دین عبارتست از تسلیم!» (۱۱ / آل عمران)

و یا این که می‌فرماید:

### «لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ - خدا کفر را برای بندگان خود نمی‌پسندد!» (۷ / زمر)

چطور ممکن است راضی شود، مردم عبادت و معرفت خدا را کنار گذاشته و تنها و تنها به عرفان نفس پردازند؟

پس معلوم می‌شود، عرفان هم انگیزه اصلی‌اش همان دین فطری بوده وگرنه خودش به‌خودی خود چیزی نیست، که از فطرت سرچشمه گرفته باشد.

البته ممکن است بعضی از اصحاب عرفان اهل دین نباشند مانند ساحران و اصحاب ارواح و امثال آنها و از غیر راه دین به یاد این نوع عرفان افتاده باشند، لکن کار آنها از این جهت نبوده که فطرت انسانی آنها در خود احساس حاجت به عرفان می‌کرده بلکه از این راه بوده که به طور اتفاق بعضی از آثار غریب نفس را دیده و به طمع افتاده‌اند که از این قدرت شگرف که در نفس است، سردرآورده و بتوانند با کارهای عجیب و غریب تصرفات فوق‌العاده‌ای در عالم نموده و مردم را از این راه فریب دهند.

این طمع و شوق آنها را واداشت، دنبال این کار را گرفته و ادامه دهند تا کوره راهی به مقصود خود یافته و به تدریج آن را به راه همواری تبدیل نمایند. (۱)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۲۰. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مانده).

### تفاوت ادراکات حسی با حقیقت نفس

از بسیاری از صلحای دیندار ما حکایت شده که در خلال مجاهدات دینی خود به کرامات خارق‌العاده و حوادث عجیب و غریبی دست یافته‌اند، نظیر تجسم بعضی از امور در برابر چشم‌هایشان و مشاهده اشخاص و وقایعی که حواس سایر مردم از احساس آن عاجز است؛ و یا استجاب دعا و شفای مریضانی که امید بهبودی در آنها نیست، و همچنین نجات از مهالک به‌وسیله غیر طرق عادی. گاهی هم نظایر این‌ها برای غیر اهل صلاح اتفاق می‌افتد.

چه بسا روح انسان زنده‌ای به وسیله استاد احضار ارواح احضار شده و از او اسراری را استنتاج کرده‌اند، در حالی که خود صاحب روح بیدار و مشغول کارها و حوائج یومیه خود بوده است.

بعضی از علمای این فن وقتی ارواح زیادی را دیدند، که صورت روحی‌شان شبیه به انسان و یا حیوان است پنداشته‌اند لابد این صورت در عالم خارج و طبیعت هم که عالم تغییر و تحول است وجود دارد، مخصوصاً عده‌ای از آنان که برای امور غیر مادی وجودی قائل نبودند، بیشتر دچار این پندار شدند.

لکن اینان تاکنون نتوانسته‌اند، این مشکل لاینحل را که جان و زندگی و شعور چیست

حل نمایند. نظیر این فرضیه، فرضیه کسی است که گفته روح جسم لطیفی است به شکل بدن عنصری صاحبش که در تمامی هیئت و قیافه‌های آن شبیه به آن است. این فکر از آن جا ناشی شده که دیده است آدمی خود را در خواب می‌بیند، که صورت روئی‌اش شبیه صورت خارجی خود می‌باشد.

البته این‌ها نفهمیده‌اند، که این صورت، صورتی است ذهنی و قائم به شعور انسان، نظیر صورتی که شخص از بدن خود تصور و درک می‌کند.

حقیقت امر این است، که اینان اطلاعاتی از معارف مربوط به نفس به دست آورده‌اند و در این راه موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند، لکن چون حقیقت نفس را آن‌طور که هست نشناخته‌اند از این رو درباره همان اطلاعات صحیح هم دچار اشتباه و گمراهی شده‌اند.

حق مطلب بنابر آنچه برهان و تجربه ما را به آن هدایت می‌کند، این است که حقیقت نفس که همان قوه دارای تعقل است و از آن به کلمه «من» تعبیر می‌شود، امری است که در جوهره ذاتش مغایر با امور مادی است و انواع شعور و ادراکاتش، یعنی حس و خیال و تعقل آن همه از این جهت که مدرکاتی است، در عالم خود و در ظرف وجودی خود، دارای تقرر و ثبوت و واقعیت است.

ادراکات بدنی و احساسات عضوی در حقیقت ادراک و احساس نیست بلکه خاصیتی است، طبیعی از قبیل فعل و انفعال‌های مادی. یعنی چشم و گوش و سایر حواس جسمانی هیچ‌یک درک و شعور ندارند. یعنی چشم نمی‌بیند و گوش نمی‌شنود، بلکه وسیله دیدن و شنیدن را برای نفس آماده می‌سازند.

بنابراین، اموری که تنها برای صلحا و مرتاضین مشهود می‌شود، از حیثه نفوس آن‌ها خارج نیست. تمامی این امور عجیب که اهل ریاضات و مجاهدات مسلط بر آن‌ها هستند، همه معلول اراده و مشیت آنان است و اراده هم معلول شعور است،

پس شعور انسانی در جمیع حوادثی که مربوط به اوست و اموری که انسان با آن تماس دارد، دخیل و مؤثر است. (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۲۲. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

## انگیزه‌های متفاوت توجه به نفس

کسانی را که به عرفان نفس اشتغال دارند، به دو طائفه می‌توان تقسیم کرد:

۱- آن‌هایی که اشتغالشان از این باب است، که می‌خواهند آثار عجیب و شگفت نفس را که از حیثه اسباب و مسببات مادی خارج است احراز نموده و بدین وسیله راهی برای معیشت و اعمال سایر اغراض خود پیدا کنند، مانند اساتید طلسمات و تسخیر روح کواکب و موکلین بر

امور و تسخیر جن و ارواح انسانی و همچنین آنان که با دعانویسی و افسون سر و کار دارند.

2 - کسانی که کار با خود نفس دارند و می‌خواهند به‌وسیله دل‌کندن از امور مادی و امور خارج از نفس و نیز به‌وسیله دل‌بستن به نفس سر از حقیقت آن درآورند و در آن مطالعه کنند، مانند طبقات و مسلک‌های مختلف تصوف.

تصوف مطلبی نیست، که مسلمین آن را اختراع کرده باشند و یا اصولاً مربوط به اسلام باشد زیرا همین مسلک در بین امم قبل از اسلام مانند، نصاری و دیگران هم یافت می‌شد و حتی در بین بت‌پرستان و بوداییان معاصر.

البته نه به این معنا که این مسلک را از نیاکان خود اخذ کرده باشند، بلکه به این معنا که دین فطری انسان را به زهد دعوت می‌کند. زهد هم به عرفان نفس راه می‌نماید. پس مستقر شدن یک دین در بین یک امت و جای گرفتن آن در دل‌ها، خود به‌خود مردم را آماده و مهیا برای این می‌سازد، که طریقه عرفان نفس را اختیار و اصولاً فکر این کار را در بین آنها به‌وجود می‌آورد و باعث می‌شود که بعضی از افراد که واجد جمیع عوامل و شرایط لازم باشند، این طریقه را اخذ نمایند.

پس جا دارد دسته دوم از آن دو دسته‌ای را که در پی عرفان نفس‌اند، یعنی اهل عرفان حقیقی را نیز به دو طائفه تقسیم کنیم. آن‌هایی که دنبال معرفت نفس‌اند و آن‌هایی که دنبال معرفت الهی هستند. (به شرح مطلب زیر).<sup>(1)</sup>

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۲۵. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مانده).

## معرفت نفس و معرفت الهی

اهل عرفان حقیقی به دو دسته تقسیم می‌شود:

1 - طایفه‌ای از این‌ها این طریقه را تنها برای این جهت سلوک می‌کنند، که به این طریقه علاقه‌منداند و البته مختصری هم از معارف نفس بهره‌ای دارند، لکن این معرفت برای آنان هیچ‌وقت به‌طور کامل و تمام دست نمی‌دهد، زیرا اینان از آن‌جایی که غیر از خود نفس غرض دیگری از این معرفت ندارند، از همین جهت از آفریدگار نفس یعنی خدای تعالی که سبب حقیقی نفس است و زمام نفس در وجود و آثار وجودش به دست اوست غافل‌اند. از این رو آن‌طور، که باید نتوانسته‌اند به معرفت نفس نائل شوند.

2 - از این دسته طائفه دیگری هستند، که طریقه معرفت نفس را از این نظر دنبال می‌کنند، که این معرفت خود وسیله معرفت به پروردگارشان است. این طریقه معرفت‌النفس همان معرفت نفسی است، که دین هم مردم را به آن دعوت نموده و آن را تا اندازه‌ای

می‌پسندد. این طریقه همین است، که انسان به معرفت نفس خود از این نظر بپردازد، که نفس را آیتی از آیات پروردگار خود، بلکه نزدیک‌ترین آیه‌های پروردگارش به خود می‌داند. خلاصه نفس را وسیله و راهی بداند که به سوی پروردگار سبحان منتهی می‌شود:

« إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى - به درستی به سوی پروردگار توست بازگشت! » (۸ / علق)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۲۶. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

## مذاهب مختلف تصوف و عرفان نفس

طریقه‌های تصوف در مسلمین بسیار زیاد است و چه بسا شماره طریقه‌هایشان نسبت به اختلافاتی که تنها در اصول و اساس مسلک دارند، به بیست و پنج سلسله بالغ شود، که از هر سلسله از آن، چند سلسله دیگر نسبت به مطالب فرعی منشعب می‌گردند و تمامی این سلسله‌ها سلسله همگی سند طریقه خود را به علی بن ابی طالب علیه‌السلام منتهی می‌کنند.

در این بین يك دسته از رجال صوفیه دیده می‌شوند، که خود را به هیچ يك از سلسله نسبت نمی‌دهند. این سلسله را «اویسی» منسوب به «اویس قرن» می‌نامند. دسته دیگری نیز در بین صوفیان هستند، که نه خود را به اسم خاصی مسمی کرده‌اند و نه شعار مخصوصی برای خود انتخاب نموده‌اند. این سلسله صوفیه کتاب‌ها و رساله‌های زیادی نوشته و در آن سلسله و طریقه‌های خود و همچنین نوامیس مذهبی و آدابی که خودشان دارند و آدابی را که رجال طریقه‌شان داشته‌اند، تشریح کرده و نیز مکاشفاتی که برای رجالشان نقل شده و ادله‌ای که به آن استدلال بر حقایق طریقه خود کرده‌اند و مقاصدی که طریقه خود را بر آن اساس بنا کرده‌اند همه را شرح داده‌اند.

اگر کسی بخواهد به آن مطالب اطلاع پیدا کند باید به همان کتاب‌ها مراجعه نماید.

مسئله عرفان نفس مسئله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است عملی که جز از راه عمل نمی‌توان معرفت کامل و تام درباره آن به‌دست آورد و اما علم‌النفسی که فلاسفه قدیم کتاب‌ها در پیرامون آن تدوین کرده‌اند، آن علم علمی نیست که چیزی از این غرض را که اشاره شد تأمین کند و همچنین علم نفس تربیتی که متأخرین در همین تازگی‌ها کتاب‌ها درباره آن نوشته‌اند، نیز در حقیقت شعبه‌ای است از فن اخلاق به سبک قدیم و در ایفای غرض نامبرده اثری ندارد (و خدا راهنماست!) (1)

۱- میزان ج ۱۱، ص ۳۲۷. (ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

۲۰ آذر ماه ۱۴۰۰ برابر ۵ جمادی الاولی ۱۴۴۳

## فهرست کتابهای ۷۷ جلدی معارف قرآن در المیزان

### جلد اول - معارف قرآن در شناخت خدا

- 1- شناخت خدا - امر و خلق
- 2- تدبیر و تقدیر - مقدرات
- 3- قضا و قدر - سنت های الهی

### جلد دوم - معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش

- 4- شروع و پایان جهان
- 5- نظام آفرینش

### جلد سوم - معارف قرآن در شناخت ملائکه و جن و شیطان

- 6- ملائکه
- 7- جن و شیطان

### جلد چهارم - معارف قرآن در شناخت انسان

- 8- آغاز خلقت اولیه انسان
- 9- روح و زندگی
- 10- سیستم ادراکی، احساسی و فکری انسان
- 11- نفس و روان و عواطف
- 12- قلب، عقل، علم و کلام
- 13- تحولات روحی و حرکت اصلاحی انسان
- 14- راز بندگی
- 15- دعاها و آرزوهای انسان

### جلد پنجم - بررسی قصص قرآن در المیزان ( ۱- انسان های اولیه و پیامبران آنها )

- 16- کلیات تاریخ ادیان
- 17- انسان های اولیه و پیامبران آن ها

**جلد ششم - بررسی قصص قرآن در میزان ( ۲- ابراهیم بنیانگذار دین حنیف )**

- 18- بنیانگذاری ملت حنیف، رسالت و مبارزات ابراهیم (ع)  
 19- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۱- بنی اسماعیل  
 20- لوط، ع، پیامبر معاصر ابراهیم

**جلد هفتم - بررسی قصص قرآن در میزان ( ۳- موسی و بنی اسرائیل )**

- 21- دودمان فرزندان ابراهیم ع ۲- بنی اسرائیل  
 22- زندگانی یعقوب و یوسف (ع)  
 23- زندگانی موسی علیه السلام  
 24- موسی و بنی اسرائیل  
 25- زندگانی داود و سلیمان و پیامبران بنی اسرائیل

**جلد هشتم - بررسی قصص قرآن در میزان ( 4- عیسی و پیروانش )**

- 26- آغاز دین مسیح - زندگانی زکریا، یحیی، مریم و عیسی «ع»  
 27- تعلیمات عیسی و تحریفات کلیسا  
 28- اصحاب کهف، لقمان حکیم و حوادث تاریخی بعد از مسیح

**جلد نهم - محمد رسول الله «ص» ( شخصیت، تاریخ و شریعت او )**

- 29- شخصیت و رسالت محمد رسول الله (ص)  
 30- جانشین رسول الله «ص» و اهل بیت  
 31- مشخصات قرآن و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر  
 32- تاریخ تشریح دین اسلام

**جلد دهم - تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»**

- 33- تاریخ صدر اسلام- از جاهلیت تا مدینه فاضله  
 34- مدینه النبی - جامعه صالح اسلامی - تاریخ تشریح اسلام  
 35- تشریح جهاد - از بدر تا مکه - جنگ های اسلام با مشرکین قریش  
 36- از حنین تا تبوک - جنگ های اسلام با یهود و اقوام دیگر  
 37- نهادینه شدن دین - پایان سلطه کفر و آغاز نفاق

**جلد یازدهم - مبانی زندگی اسلامی در قرآن**

- 38 خانواده اسلامی  
 39 غذا و تغذیه انسان  
 40 نماز و روزه و حج

**جلد دوازدهم - مبانی جامعه اسلامی در قرآن**

- 41- جامعه اسلامی  
 42- اخلاق اسلامی  
 43- بایدها و نبایدهای قرآن - اوامر و نواهی - حلال و حرام  
 44- انفاق - نظام مالی اسلام - (خمس و زکات)

**جلد سیزدهم - مبانی حکومت اسلامی در قرآن**

- 45- حکومت اسلامی  
 46- قانون در قرآن - مجازات اسلامی  
 47- مبانی احکام نظامی و جهادی اسلام ( جنگ و صلح )  
 48- اداره کشور اسلامی - روش های مدیریت

**جلد چهاردهم - معارف قرآن در شناخت آخرت**

- 49- مرگ و برزخ  
 50- رستاخیز  
 51- اوضاع طبیعی و انسانی قیامت  
 52- انسان و اعمالش  
 53- گناه و ثواب - حسنات و سیئات

**جلد پانزدهم - معارف قرآن در شناخت ابدیت و لقاء الله**

- 54- بهشت  
 55- جهنم  
 56- ابدیت، شفاعت، لقاء الله

**جلد شانزدهم - گفتارهای قرآن - تفسیر و تحلیل**

- 57- گفتارهای راهبردی قرآن  
 58- گفتارهای آموزشی قرآن  
 59- گفتارهای تبلیغی قرآن

**جلد هفدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در دین و فلسفه احکام**

- 60- گفتارهای علامه طباطبائی در توحید  
 61- گفتارهای علامه طباطبائی درباره قرآن و کتاب  
 62- گفتارهای علامه طباطبائی درباره دین و فلسفه تشریح احکام



**جلد هیجدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و مفاهیم علمی**

- 63- گفتارهای علامه طباطبائی در علوم قرآنی و تفسیر
- 64- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم و اصطلاحات قرآنی
- 65- گفتارهای علامه طباطبائی در مفاهیم علمی و فلسفی قرآن

**جلد نوزدهم - گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش، کمال، مقدرات و قیامت**

- 66- گفتارهای علامه طباطبائی در آفرینش جهان و انسان
- 67- گفتارهای علامه طباطبائی در خودسازی و کمال انسانی
- 68- گفتارهای علامه طباطبائی در مقدرات و اعمال
- 69- گفتارهای علامه طباطبائی در مواقف و مسائل زندگی بعد از مرگ

**جلد بیستم - گفتارهای علامه طباطبائی در اداره جامعه و کشور**

- 70- گفتارهای علامه طباطبائی در روش اسلام در اداره جامعه
- 71- گفتارهای علامه طباطبائی درباره حکومت و روش اداره کشور
- 72- گفتارهای علامه طباطبائی درباره احکام حقوقی، جزائی و خانوادگی اسلام
- 73- گفتارهای علامه طباطبائی درباره روش مالی اسلام
- 74- گفتارهای علامه طباطبائی در مباحث تاریخی

**جلد بیست و یکم - هدف آیات و سوره های قرآن**

- 75- هدف آیات و سوره های قرآن - بخش 1
- 76- هدف آیات و سوره های قرآن - بخش 2

**جلد بیست و دوم - منتخب معارف قرآن در المیزان**

- 77- منتخب معارف قرآن در المیزان